جوانان، سکولاریسم

و

بحران هویت

**نویسنده:**

**محمد ملازاده**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | جوانان، سکولاریسم و بحران هویت |
| **تألیف:**  | محمد ملازاده |
| **موضوع:** | اسلام و تمدن غرب |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيش‌گفتار 1](#_Toc238626054)

[قسمت اول جوانان، بحران هويت 3](#_Toc238626055)

[جوانان و بحران هويت 3](#_Toc238626056)

[تعريف هويت 6](#_Toc238626057)

[اقسام و مؤلفه‌هاي هويت 7](#_Toc238626058)

[هویت دینی 8](#_Toc238626059)

[مؤلفه‌های هویت دینی 11](#_Toc238626060)

[نتيجه 17](#_Toc238626061)

[پاسخ به یک شبهه 17](#_Toc238626062)

[هویت ملی 19](#_Toc238626063)

[هویت اسلامی محصول اعتدال اسلامی 22](#_Toc238626064)

[جوانان و بحران هويت 26](#_Toc238626065)

[قسمت دوم نقش سكولاریسم در بحران‌آفرینی 28](#_Toc238626066)

[نقش سكولاريسم در بحران‌آفريني 28](#_Toc238626067)

[تعريف سكولاريسم 29](#_Toc238626068)

[سكولاریسم = عَلمانیت و عِلمانیت 32](#_Toc238626069)

[اروپا خاستگاه سكولاريسم 33](#_Toc238626070)

[1. شاخه‌ی مادی‌گرا 35](#_Toc238626071)

[2. شاخه‌ی عقل‌گرا 35](#_Toc238626072)

[جهان‌بيني سكولاريستي و اثرات آن 37](#_Toc238626073)

[1. سكولاریسم سیاست 37](#_Toc238626074)

[2. سكولاریسم اقتصاد 38](#_Toc238626075)

[3. سكولاریسم و اجتماع 39](#_Toc238626076)

[4. سكولاریسم و علم 40](#_Toc238626077)

[5. سكولاریسم و اخلاق 41](#_Toc238626078)

[6. سكولاریسم و هنر 43](#_Toc238626079)

[سكولاريسم و اسلام 44](#_Toc238626080)

[اصول تنافي اسلام و سكولاريسم 45](#_Toc238626081)

[1. تفاوت در اندیشه 45](#_Toc238626082)

[2. تفاوت در نگرش 47](#_Toc238626083)

[3. تفاوت در هدف 48](#_Toc238626084)

[دشمني سكولاريسم با دين 48](#_Toc238626085)

[راهكارهاي مقابله با سكولاريسم 50](#_Toc238626086)

[1. بازگشت به هویت 50](#_Toc238626087)

[2. تقویت بیداری اسلامی 51](#_Toc238626088)

[3. تقویت بنیه‌ی علمی و ساختار اقتصادی 51](#_Toc238626089)

[4. استفاده از وسایل اطلاع‌رسانی مدرن 51](#_Toc238626090)

[5. تنظیم و برنامه‌ریزی درازمدت 52](#_Toc238626091)

[مراجع 53](#_Toc238626092)

بسم الله الرحمن الرحيم

پيش‌گفتار

چکیده‌ی این نوشتار در شب 28 رمضان سال 1424 هجری قمری، در جلسه‌ای که به مناسبت ختم قرآن و تفسیر (از سوی جمعی از جوانان متعهد و متدین مهاباد) تشکیل گردیده بود، به صورت سخنرانی ایراد گردید. بعد از تهذیب و تنقیح، و اضافه‌ی تعلیقات و مباحثی، آن را در قالب و شکل رساله‌ی حاضر، در دو قسمت تنظیم کردم. قسمت اول تحت عنوان: جوانان و بحران هویت، و قسمت دوم تحت عنوان: نقش سکولاریسم در بحران‌آفرینی. به امید اینکه مورد استفاده‌ی عموم واقع شود و صاحبان قلم و اهل نظر مندرجات آن را منصفانه و محققانه مورد نقد و بررسی عالمانه قرار دهند و از این بابت نگارنده را رهین منت خویش گردانند.

پیشاپیش اذعان دارم که این نوشتار خالی از عیب و نقص نیست. چون گام نهادن در این میدان حساس و خطیر، هم بضاعت و شایستگی علمی می‌خواهد، هم دسترسی به منابع و مراجع معتبر، هم زمان كافی برای تحقیق وافی، كه حقیر از همه‌ی آنها بی‌بهره‌ام. با این وصف با توكل بر خدای منان قدم در این میدان نهادم. از خداوند منان خواستارم، توفیق را رفیق، و مرا در دنیا و آخرت مشمول رحمت خود قرار دهد. و در روزی كه به:

﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ٨٩﴾ [الشعراء: 88-89]. «روزی كه مال و فرزندان سودی نمی‌بخشند بلكه تنها كسی كه با قلبی سالم (و دور از شرک) به پیشگاه خدا آمده باشد». تعریف شده مأجور و مغفور واقع شوم.

و چون ادای حق مطلب در این رساله‌ی مختصر امكان‌پذیر نیست امیدوارم دیگر دلسوزان دین و ملیت آن را پیگیری و دنبال كنند و جوانب مختلفه‌ی آن را زیر ذره‌بین تحقیق قرار دهند.

قسمت اول
جوانان، بحران هويت

جوانان و بحران هويت

یكی از معضل‌های اصلی بشر در جهان امروز، معضل «بحران هویت» است. زیرا تهدیدها و خطرهای ناشی از آن بیشتر از هر كس متوجه نسل جوان و نوجوان ممالک جهان سوم (بویژه ممالک مسلمان‌نشین) است. چون پاسخگو نبودن قرائت و تفسیر معمول، متداول و رسمی از نصوص دینی توسط شارحان و متولیان كنونی تبلیغ و تفسیر دین، و اضمحلال پایه‌های فرهنگ سنتی ملی از یک سو، و گرفتاری در چنبره‌ی جاذبه‌های شگفت‌انگیز علوم و تكنولوژی مدرن دنیای غرب از دیگر سو باعث شده كه جوانان ما گرفتار نوعی خودباختگی و انفعال مأیوسانه شوند. از این‌رو تغییر خطاب دینی و ارائه‌ی تفسیری متناسب با نیازهای عصر، و در عین حال نشأت گرفته از عقلانیت اسلامی [از متون دست اول دینی (قرآن و سنت)] ضرورتی است اجتناب‌ناپذیر.

در واقع سنین جوانی سنین دست و پنجه نرم كردن با هنجارها و ناهنجاریهای گوناگون زندگی، و سنین امیدها و آرزوها است. لذا اگر فرد در این سن گرفتار یأس و انفعال شود برای همیشه ناكام و مأیوس باقی خواهد ماند.

مزید بر علت دنیای سرمایه‌داری غرب و در رأس آن، كشور امپریالیستی امریكا می‌كوشد از كانال استفاده از فاكتور «نظم نوین جهانی» و فرایند «جهانی‌سازی» الگوی فرهنگ و اندیشه‌ی خود را به زور بر همه‌ی جهان [بویژه جهان اسلام] تحمیل كند و اگر ملتی از پذیرش بدون قید و شرط خواسته‌های آنان ابا ورزد و در صدد مقاومت و حفاظت از هویت دینی و ملی خود برآید باید مورد تهاجم نظامی واقع شود و علاوه بر اینكه خود، خوار و ذلیل و زبون گردد و ثروتهای ملی‌اش به تاراج رود، باعث تنبیه دیگران و تسلیم زبونانه‌شان نیز بشود. جهان سرمایه‌داری غربی آشكارا و بی‌پروا اعلام می‌دارد كه خواهان تحمیل الگوی فكری، فلسفی «لیبرالیسم» و سیستم حكومتی و نظام سیاسی «دمكراسی» است [اما طبق تفسیری كه خود از دمكراسی دارد و مناسب حال كشورها و ملت‌های مختلف می‌داند] بر همه‌ی جهان است! غرب در صدد است از كانال ازدواج میان فلسفه‌ی لیبرالیسم و سیستم حكومتی دمكراسی، جوامع بشری را به سوی «سكولاریسم» سوق دهد و همه‌ی انسانهای جهان را در طرز تفكر و تعقل و در روش زندگی «سكولار» پرورش دهد و آنها را طوری بار بیاورد كه جز به این جهان و بهتر نمودن زندگی در آن [به عبارت دقیق‌تر مسابقه در دنباله‌روی و تقلید از غرب] به هیچ چیز دیگر فكر نكنند.

لغزش دنیای غرب در دامن سكولاریسم به دلیل فقدان ایمان صحیح برگرفته از وحی، طبیعی است تا بدین وسیله خود را از بحران درونی برهاند. ولی این مقوله بر جوامعی كه از پتانسیل قوی ایمان و معنویت بهره‌مند، و در سایه‌ی آن، از اطمینان روحی برخوردارند، صدق نمی‌كند.

به دلیل اینكه پتانسیل‌های مقاومت در برابر اندیشه‌های مادی غربی بیش از دیگران در میان مسلمانان مشاهده می‌شود بیش از سایر ملل مورد هجوم استعماری فرهنگ غربی قرار گرفته‌اند. غربیها با استفاده از روش‌های گوناگون می‌خواهند این پتانسیل را در نطفه خفه كرده و در درون آنها را بمیرانند و وسایل تخریب اخلاق و عقیده تأثیری فراوان روی به ثمر رسیدن فرایند بیگانه نمودن مسلمانان با هویت خود دارند. جهان غرب به خود حق می‌دهد [و در این راستا از تمامی ابزارها و وسایل ارتباطات و اطلاع‌رسانی مدرن چون اینترنت و ماهواره بهره می‌گیرد] كه جهانیان را با هویت خود بیگانه نماید و ایده و فرهنگ غرب را بر آنها تحمیل كند و اگر این وسایل مؤثر واقع نشد از قوه‌ی قهریه استفاده نماید.

دنیای سرمایه‌داری برخلاف هیاهو و جار و جنجال تبلیغاتیش، دو هدف اساسی در ورای این تحركات موذیانه دنبال می‌كند.

1. بیگانه نمودن مردم جهان سوم با بنیان‌های فكری و ساختارهای فرهنگی و ارزشهای دینی و ملی، و جایگزین كردن الگوی فرهنگی فكری اخلاقی سكولار غربی.
2. تاراج و غارت منابع طبیعی خدادادی و ثروتهای خام زیرزمینی مسلمانان، اما زیر نام ارمغان دمكراسی و دفاع از حقوق بشر!.

ناگفته نماند در عصر اطلاع‌رسانی مدرن، و در جهانی كه ماهواره، اینترنت، سیستم پیشرفته‌ی دیجیتال و تكنولوژی پیشرفته، رُل اساسی در انتقال معلومات و فرهنگ بازی می‌كنند، تأثیرپذیری جهان عقب‌مانده از ایده، فرهنگ و اندیشه‌ی جهان پیشرفته و مدرن، طبیعی، بلكه اجتناب‌ناپذیر است.

شایان ذكر است كه تبادل فرهنگی یک امر مطلوب و پسندیده است و دین اسلام همیشه از آن استقبال كرده و می‌كند. لیكن آنچه تهدید تلقی می‌شود و خطرناک جلوه می‌كند و از آن حذر داریم و دیگران را برحذر می‌داریم، تحمیل فرهنگ مهاجم مقتدر از سوی صاحبان آن، و پذیرش بدون قید و شرط آن و تقلید از خوب و بد، غض و سمین آن از سوی مردم ممالک عقب‌مانده است. چرا كه در گذشته نیز مسلمانان از فلسفه و منطق یونان استفاده كرده و آن را به زبان عربی ترجمه كرده‌اند. اما تحت تأثیر نقاط منفی و شرك‌آلود آن قرار نگرفته‌اند بلكه بعد از تنقیح و تهذیب آن و تطبیقش با اصول و موازین توحیدی آن را به خدمت اهداف خود درآورده‌اند. به تعبیر دیگر، خود را در مقابل آن نباخته و از هویت دینی و ملی خویش دور نشده‌اند. بر ما نیز لازم است این‌چنین عمل كنیم و ضمن استفاده از دست‌آوردهای مثبت تمدن غربی، ارزش‌های اصیل خودی را پاس بداریم.

از این‌رو تحلیل و بررسی مقوله‌ی «هویت» و مؤلفه‌های آن هرچه بیشتر لزوم و حتمیت پیدا می‌كند و بر جوانان [بویژه اهل قلم و اندیشه] لازم است هرچه بیشتر و دقیق‌تر به تحلیل و كاوش آن همت گمارند. چون این چالش و معضل بیش از دیگران در برابر آنها قرار دارد و خطر بیگانه شدن با هویت، بیشتر متوجه آنها است و در آینده نیز آنها هستند كه باید تاوانش را بپردازند و خدای ناخواسته در صورت عدم اهتمام، یا كم بها دادن به آن نتیجه‌ی خسران ناشی از آن را تحمل كنند كه جبران‌ناپذیر است.

اینجانب در پی احساس اهمیت مسأله اقدام به نگارش این رساله نمودم. هرچند اذعان دارم كه نمی‌توان حق مطلب را نوشته‌ای همچون این رساله‌ی مختصر ادا كند. مع‌الوصف امیدوارم باب موضوع را برای نقد و بررسی، خدمت اهل نظر و قلم گشوده باشم. به قول اعراب، «ما لايدرك كله لايترك كله»([[1]](#footnote-1)).

پیشاپیش توفیق هدایت و درک حقیقت و بیان آن را از خدواند منان خواستارم. إنه ولي التوفيق وعليه التكلان.

تعريف هويت

كالبدشكافی هویت از این رو ضرورت پیدا می‌كند كه طرفداران گرایشهای مختلف فكری و سیاسی پیرامون معنی و مفهوم آن اختلاف‌نظر فراوان پیدا كرده و به ارائه‌ی تعاریف گوناگون از آن برخاسته‌اند. ما مسلمانان به لحاظ اینكه در حوزه‌ی فرهنگ اسلامی می‌اندیشیم و براساس آن پیرامون اشیاء حكم صادر می‌كنیم طبیعی است كه تعریف مخصوص خود را از واژگان داشته باشیم.

دكتر محمد عماره می‌گوید: «هویت هر چیز در فرهنگ و عرف اسلامی مأخوذ از «هوهو»، و عبارت از جوهر و هسته، و حقیقت و لب آن است. هویت انسان یعنی جوهر و هسته و حقیقت و لب انسان و آنچه كه انسان بوسیله‌ی آن انسان می‌شود و از بقیه‌ی حیوانات امتیاز پیدا می‌كند. و این تعریف در مورد فرهنگ و تمدن و سایر اشیاء نیز صادق است»[[2]](#footnote-2).

به تعبیر دیگر، هویت را می‌توان به اثر انگشت تشبیه كرد. زیرا چنانكه از كانال اثر انگشت اشخاص را شناسایی می‌كنیم هویت نیز «موجب شناسایی شخص یا چیزی می‌شود»[[3]](#footnote-3).

نكته‌ی قابل توجه اینكه، در هر چیزی «ثوابت» و «متغیرات» وجود دارد و تنها آن دسته از صفات و خصوصیات اشیاء كه ثابت هستند در شناسایی هویت آنها مؤثر واقع می‌شوند. زیرا صفات مؤثر در هویت‌آفرینی صفاتی هستند كه زمان و مكان تأثیری بر آنها نمی‌گذارند. هر وصفی كه تغییرپذیر باشد نقشی در هویت‌آفرینی ندارد. دكتر محمد عماره می‌گوید: «هویت، ویژگی ثابت و غیرمتغیری است كه همواره تجدد پیدا می‌كند بدون اینكه حقیقت و ماهیت آن تغییر كند و باعث تشخیص شیئی از سایر اشیاء می‌گردد ...»[[4]](#footnote-4).

اقسام و مؤلفه‌هاي هويت

تحلیل‌گران و محققان علوم اجتماعی، هویت را به اعتبار وصفی كه در پی آن می‌آید به اقسام مختلف سیاسی، فرهنگی، ملی، قومی، دینی، مذهبی، اجتماعی و ... تقسیم كرده‌اند كه به عنوان خمیرمایه و عنصر اصلی در آفرینش و بافت همه‌ی آنها نقش اساسی دارد. چرا كه هویت یک فرهنگ یا ملت یا قوم همان عنصر اصلی پدید آورنده و حافظ آن است اما در میان همه‌ی عناصر، دو عنصر «دین» و «ملیت» بیش از سایرین در ساخت هویت یک قوم مؤثر هستند. لهذا در این رساله به تبیین هویت دینی و ملی و بیان مؤلفه‌های پدیدآورنده‌ی این دو می‌پردازیم.

هویت دینی

دین در طول تاریخ به عنوان یک عنصر نهضت‌ساز و فرهنگ‌آفرین در میان انسان‌ها مطرح بوده است و سازنده و مولد تمدن اقوام و ملل به شمار می‌رود. دین پناهگاهی است كه انسان به هنگام قطع امید از تمامی تعلقات، در سایه‌ی آن به ساحل امن و اطمینان می‌رسد و احساس خوشبختی می‌نماید.

بنابراین، دین اسلام به عنوان آخرین و كامل‌ترین دین وحیانی جوهر و خمیرمایه‌ی فرهنگ و تمدن مسلمانان به شمار می‌آید. به قول دكتر محمد ستوده: «اگر منطق حاكم بر رقابت منابع هویت‌ساز را در چهار عرصه‌ی قوت نظری، كشش احساسی، قدرت و پیوند به اعتقاد بدانیم آموزه‌های اسلامی به دلیل انطباق آن با فطرت انسانها می‌توانند منبع هویت‌ساز فراگیر و جهان‌شمول محسوب شوند»[[5]](#footnote-5).

چنانكه قبلاً اشاره كردیم ما مسلمانان در حوزه‌ی فرهنگ و چهارچوب اندیشه‌ی اسلامی قلم‌فرسایی می‌كنیم از اینرو لازم است قبل از هر چیز عناصر مؤلفه‌ی دین را بشناسیم و ممیزه‌های هویت دینی خود را برشماریم، و از آنها مثل جان خود حفاظت بورزیم حتی حاضر به نثار جان در پای آنها باشیم.

دین و مؤلفه‌های آن

دین به معناهای گوناگونی بسان اطاعت، جزا، حساب، سلطان و ملک، قضا و حكم و عادت و شأن آمده است. واژه‌ی دین نزد اعراب یعنی رابطه و علاقه میان دو طرف كه یكی از آنها به تعظیم دیگری و انقیاد در برابر او می‌ایستد و آن یكی مالک و حكمران تلقی می‌شود[[6]](#footnote-6).

«دین یعنی راه و روشی كه خداوند آن را وضع كرده و انسانها را در اعتقاد به سوی حق و در رفتار و معاملات به سوی خیر رهنمون می‌شود»[[7]](#footnote-7).

سه عنصر ایمان، اسلام و احسان، مؤلفه‌های اصلی دین اسلامی به شمار می‌روند كه ابعاد «عقیده» و «شعیره» و «شریعت» را دربر می‌گیرند.

این سه عنصر در حدیث رسول خدا ص موسوم به حدیث جبرائیل توضیح داده شده‌اند.

«عَنْ اَبِي حَفْصَةَ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ ، اَنَّهُ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعَرِ لاَ يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ وَلاَ يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ حَتَّى جَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِى عَنِ الإِسْلاَمِ قَالَ: «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتُقِيمَ الصَّلاَةَ وَتُؤْتِىَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلاً». قَالَ: صَدَقْتَ. فَعَجِبْنَا إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِى عَنِ الإِيمَانِ قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْقَدَرِ كُلِّهِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ». قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ فَأَخْبِرْنِى عَنِ الإِحْسَانِ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ...»». (رواه مسلم). «از ابوحفصه عمر بن خطاب س روایت شده كه فرمود: در حالی كه روزی در خدمت رسول خدا ص نشسته بودیم ناگهان مردی بر ما وارد شد كه لباسی بس سفید به تن داشت و موهایش به شدت سیاه بود، و هیچیک از ما او را نشناختیم و اثری از مسافر بودن بر وی پیدا نبود. در كنار رسول خدا نشست و زانوی خود را به زانوی رسول خدا چسبانید و دو دست خود را بر رانهای او گذاشت و گفت:

ای محمد، به من بگو كه اسلام چیست؟ رسول خدا ص فرمود: اسلام این است كه شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله) بر زبان آوری، و نمازها را بر پا بداری و زكات (مال) را اخراج كنی و روزه‌ی رمضان را بگیری، و در صورت استطاعت و توان، فریضه‌ی حج را انجام دهی.

گفت: راست گفتی؟ تعجب كردیم از اینكه از او سؤال كرد و او را تصدیق نمود.

گفت: مرا از ایمان خبر بده؟ گفت: این است كه به خدا و ملائكه و كتابها و پیغمبران خدا و روز قیامت ایمان داشته باشی و به قضا و قدر اعم از خیر و شر ایمان داشته باشی. گفت: راست گفتی، حال به من بگو احسان چیست؟ گفت: خداوند را چنان عبادت كنی انگار او را می‌بینی اگر تو او را نمی‌بینی او تو را خواهد دید...».

بنابراین تعریف، دین یک ایدئولوژی شامل و فراگیر است كه همه‌ی ابعاد زندگی را در حوزه‌ی خود جای می‌دهد. و مأموریت آن تنظیم رابطه‌ی انسان با خدا، و با هستی و با انسان و با نفس خودش است.

لذا هویت دینی مسلمان بسی گسترده‌تر از این است كه در ایجاد رابطه میان انسان و خدا خلاصه شود بلكه همه‌ی جوانب زندگی را دربر می‌گیرد. دین به عنوان یک قانون فراگیر، فرهنگ و تمدن می‌آفریند. در دین اسلام علاوه بر احترام برای سنتهای اصیل و ثابت كه در اصطلاح اهل اصول از آنها به «وحی» تعبیر می‌شود با استفاده از فرایند اجتهاد، نصوص پویایی خود را حفظ می‌كنند و اهل نظر در هر زمان و مكانی احكام جزئی متناسب با شرایط و اوضاع را از كلیات نصوص استخراج می‌نمایند.

با این وصف وقتی سخن از هویت دینی مسلمانان به میان می‌آوریم در واقع فرهنگ و تمدن اسلامی و جایگاه وحی در اسلام و اصول اجتهاد را بررسی می‌كنیم، و در پرتو این بررسی و تحقیق مؤلفه‌های هویت دینی خود را بیان می‌نمائیم كه امری است بس خطیر. نكته‌ی قابل توجه دیگر اینكه كسان بسیاری، وقتی وارد حوزه‌ی دین‌پژوهی می‌شوند میان دین و فكر دینی تفاوت نمی‌گذارند كه این پدیده باعث در خطا افتادن آنها می‌شود و لطمات جبران‌ناپذیری به دین می‌رساند و به گمانم باعث دین‌گریزی و دین‌ستیزی افراد فراوانی می‌شود.

دین و فكر دینی

در یک كلام مختصر، دین بر هر آنچه كه خداوند فرو فرستاده و حضرت محمدص آن را تبیین فرموده اطلاق می‌شود كه وحی و معصوم و ثابت است، اما فكر دینی عبارت از تلقی انسانها از دین و نحوه‌ی فهم و قرائت آنها از نصوص وحیانی است كه معصوم و ثابت نیست. دین واحد است ولی فكر دینی متعدد. دین خدائی است لیكن فكر دینی بشری.

در اینجا كه از هویت دینی سخن می‌رانیم نباید از این نكته غافل بمانیم كه هویت دینی برگرفته از نصوص، با هویت دینی برگرفته از فهم آنها فرق می‌كند. آنچه مورد اهتمام اینجانب است هویت دینی برگرفته از فكر دینی است. یعنی فرهنگ و تمدن اسلامی را در روشنایی نصوص وحیانی و با استفاده از ابزار اجتهاد مورد تحقیق قرار داده‌ایم.

لازم به یادآوری است كه تبیین و فهم انسان معصوم و خالی از اشكال نیست و تنها حكایت فهمی است كه صاحب آن با استفاده از گردش در محصولات اندیشه‌ی مسلمانان و دقت در نصوص در حوزه‌ی دین‌شناسی بدان رسیده است. در مبحث مؤلفه‌ی عصری شدن این مبحث را بیشتر پی می‌گیریم.

مؤلفه‌های هویت دینی

آنچه در این نوشتار مورد نظر می‌باشد هویت دینی برگرفته از نصوص دین (قرآن و سنت) و اندیشه‌ی دینی (تلقی و فهم انسان‌ها از دین) است كه از تحقیق پیرامون نصوص و نتایج تعقل و خردورزی مسلمانان بدست آمده است و باعث شده مسلمانان فرهنگ و تمدنی جدا و ممتاز از سایر جوامع داشته باشند. مؤلفه‌های تشكیل‌دهنده و سازنده‌ی هویت دینی در امور زیر خلاصه می‌شوند:

1. فرهنگ

فرهنگی در اینجا مورد توجه و نظر ما است كه دین پایه‌گذار و آورنده‌ی آن است و محققان مسلمان از نظر كاركرد و معنی‌بخشی آن را چنین تعریف كرده‌اند:

«راهكار و برنامه‌ای كه دین اسلام برای پرورش روح، جسم و عقل انسان و نحوه‌ی روابط متقابل میان اقشار و گروههای مختلف جامعه تنظیم كرده است»[[8]](#footnote-8).

ذكر این نكته خالی از فایده نیست كه برخی از اندیشمندان تحت تأثیر فرهنگ غرب معتقد هستند كه دین در هر جامعه‌ای ساخته و پرداخته‌ی فرهنگ افراد آن جامعه است. حتی برخی تحت تأثیر مكاتب فكری غربی وحی اسلامی را معلول فرهنگ اعراب زمان ظهور اسلام، و مولود افكار و اندیشه‌ی حضرت محمد ص می‌دانند. از این‌رو، عقیده دارند دین اسلام در حوزه‌ی اندیشه و تفكرات اعراب بوجود آمده و رشد كرده است و قرآن بازتاب خیالات و افكار محمد ص است! این عده تحت تأثیر اندیشه‌های ماتریالیستی منكر توانائی دین بر فرهنگ و تمدن‌سازی هستند و پایه‌گذاری قوی‌ترین فرهنگ بشری را توسط اسلام مردود می‌دانند. تفصیل این موضوع از حوصله‌ی این نوشتار خارج است.

لازم به ذكر است كه هیچ واژه‌ای به اندازه‌ی فرهنگ دستخوش تحریف و تبدیل و تحمیل معانی مختلف نگردیده است و هر قوم و ملتی و پیروان هر دینی معنی خاصی از آن ارائه كرده‌اند. ضمن اینكه هر محقق و پژوهشگری آن را در معنای خاص مورد نظر خود به كار گرفته و می‌گیرد. لذا ارائه‌ی یک تعریف جامع و همه‌پذیر از آن محال و غیرممكن است. آنچه در این نوشتار مد نظر می‌باشد بیان این نكته است كه فرهنگ نشأت گرفته از دین اولین مؤلفه‌ی هویت دینی هر قوم و ملتی به شمار می‌رود.

2. مدنیت

مدنیت عبارت از ساختارهای اقتصادی و راهكارهای رشد تكنولوژی، مكانیزمهای توسعه و پیشرفت مادی یک مملكت یا ملت، در ابعاد مختلف زندگی است.

براساس این تعریف، جامعه‌ای كه از نظر مادی و صنعتی پیشرفته، خلاق و توسعه‌یافته باشد یک «جامعه‌ی مدنی» است هرچند در اصطلاح سیاسی متعارف امروزی معنی و مفهوم جامعه‌ی مدنی بسی گسترده‌تر از این است. و شامل توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی، فكری و حقوقی زندگی یک ملت می‌شود.

علی ای حال؛ مدنیت مؤلفه‌ی دوم هویت است. جامعه‌شناسان و محققان عقیده دارند «تمدن» از تركیب «فرهنگ و مدنیت» بوجود می‌آید و تمدن اسلامی محصول فرهنگ و مدنیت اسلامی است. در یک عبارت تمدن هر قوم و ملتی محصول ساختار فرهنگی و چگونگی شرایط مادی آن قوم و ملت است.

براساس این تعریف یک ملت فرهنگی را در صورتی كه از حیث شرایط مادی عقب مانده باشد نمی‌توان متمدن نامید. همچنین یک ملت پیشرفته و مدنی اگر از حیث فرهنگی عقب‌مانده باشد متمدن نیست.

اما محققان مادی‌گرا، تمدن را مرادف توسعه‌ی شرایط مادی می‌دانند و براساس آن جوامع غربی توسعه‌یافته را متمدن می‌خوانند و تنها توسعه‌ی اقتصادی و رشد تكنولوژی را عامل متمدن بودن می‌دانند.

گروهی دیگر درست در نقطه‌ی مقابل قرار گرفته و می‌گویند: تمدن معلول و مولود شرایط فرهنگی است و ربطی به تكنولوژی و توسعه‌ی اقتصادی ندارد. در واقع این دو تعریف هر دو ناكامل و غیرصحیح هستند. زیرا فرهنگ و مدنیت به مثابه‌ی دو بال تمدن هستند و در صورت فقدان یكی از این دو، امكان متمدن بودن یک ملت وجود ندارد.

خلاصه: آنچه در تعاریف كلاسیک غربی آمده؛ كه واژه‌ی جوامع متمدن را برای كشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری [و تا چند سال پیش سوسیالیستی] اطلاق می‌كردند و می‌كنند تعریف صحیح و جامع «تمدن» نیست بلكه زاده‌ی اندیشه و فرهنگ مادی غربی است.

سؤال: چگونه مدنیت بعنوان یكی از شاخص‌های معرف هویت دینی (اسلامی) تلقی می‌شود؟

ج: اگر نگاهی به گذشته‌ی تاریخ پر فراز و نشیب امت اسلامی بیندازیم درمی‌یابیم كه مسلمانان در دوران مجد و عظمت و اقتدار خویش [در تمامی حوزه‌های زندگی] پایه‌های مدنیت بشری را بر این كره‌ی خاكی بنا نهادند و در پرتو بهره‌گیری از تعالیم وحی تحولی بس شگرف و عظیم در نحوه‌ی زندگی بشریت بوجود آوردند. دنیای جدیدی ساختند كه از هر حیث با دنیای كهن قبل از ظهور دین اسلام و دنیای بعد از افول تمدن اسلامی فرق دارد. دنیایی كه در آن، میان دین و دنیا، عقل و وحی، مادیات و معنویات، تعادل و تفاهم بوجود آمده بود، از این‌رو است كه مدنیت را یكی از شاخص‌های هویت دینی به حساب می‌آوریم.

3. سنّت‌های اصیل

سومین مؤلفه‌ی هویت دینی آن دسته از اصول و مبانی فكری و عقیدتی هستند كه در وحی (قرآن و سنت) تجلّی پیدا می‌كنند. حفاظت از اصول، احترام برای آنها ویژه‌ی پیروان آیین اسلام نیست بلكه در هر دینی (وحیانی یا عقلانی) اصول و مبانی وجود دارد كه حفاظت از آنها و احترام و تقدیس آنها بر پیروان آن دین، و التزام به مبادی آنها بر اتباع آن لازم و ضروری است.

در دین اسلام اصولی (اعتقادی، عبادی، معاملاتی، اجرای حدود و ...) وجود دارد كه دستكاری و تغییر آنها به هیچ وجه [برای مسلمانان] جایز نیست و هر چه زمان بگذرد و شرایط تغییر كند باز هم این اصول ثابت خواهند ماند. البته در همه‌ی ادیان و مكاتب فكری و اعتقادی و فلسفی، اصول ثابت و غیرمتغیری وجود دارد كه عامل زمان و مكان تغییری در آنها بوجود نمی‌آورد.

وحی جوهر دین و مهم‌ترین ركن آن است و با گذشت زمان تغییر نمی‌كند اما نحوه‌ی تفسیر و استنباط احكام جزئی از قواعد كلی آن، همیشه در تغییر است و دانشمندان از كانال «اجتهاد» همواره احكام جدید از نصوص وحی استخراج، و فكر دینی را امروزی می‌كنند.

4. عصری شدن

در دین اسلام اضافه بر اصول و مبانی ثابت كه محدود هستند و با گذشت زمان تغییر نمی‌كنند، متغیرات فراوان و غیرمحدودی وجود دارند كه دینداران به اقتضای شرایط زمانی و مكانی از اصول و قواعد ثابت استخراج و استنباط می‌كنند. فرایند استخراج جزئیات از اصول كلی در عرف علمای اسلامی اجتهاد نام دارد كه باب آن تا روز قیامت بر دو لنگه‌اش بر روی افراد واجد شرایط باز است. بعضی از افراد امروزه پدیده‌ی جواز قرائت‌های گوناگون از دین را كه زاده‌ی شرایط فكری و فرهنگی غربی، و محصول نگرش غربیها به دین (مسیحیت) است، معادل «اجتهاد در اسلام» می‌دانند و براساس آن مدعی جواز قرائت‌های مختلف از متن و نصوص دینی می‌شوند. ولی جواز قرائت‌های مختلفه از متون دینی را با اجتهاد مرادف شمردن به هیچ وجه درست نیست چون اجتهاد اسلامی تنها شامل متغیرات و احكام جزئی مستخرج از كلیات و اصول می‌شود و هیچ مجتهدی در مقابل نص حق اجتهاد ندارد در حالی كه پدیده‌ی قرائتها از متون دینی، ثوابت و متغیرات دینی را مثل هم دربر می‌گیرد. حتی برخی از مدعیان آن صریحاً خواستار تغییر نصوص و امروزی كردن آنها هستند. منادیان جواز قرائتهای مختلفه ثوابت و متغیرات را مثل هم مورد نقادی قرار می‌دهند و اجتهاد در اصول ثابت را به بهانه قرائت نوین جایز می‌دانند كه تفصیل این مبحث از حوصله‌ی این مقاله خارج است. علاوه بر این، اجتهاد امری است درون دینی و محصول تعقل و خردورزی اندیشمندان دیندار در متون دینی و نصوص وحی، در حالی كه پدیده‌ی جواز قرائت‌ها زاده‌ی اندیشه و عقلانیت غربی است و با دینی كه در غرب وجود دارد همخوانی دارد.

به نظر می‌رسد به جای استعمال قرائتها از دین، استفاده از تركیب «تجدید تفكر دینی» كه ریشه‌ی اسلامی دارد و از حدیث رسول خدا[[9]](#footnote-9) ص استفاده می‌شود صحیح‌تر و جامع‌تر است.

چنانكه قبلاً توضیح دادیم، در حوزه‌ی دینداری و دین‌باوری با دو امر مواجه هستیم كه درهم‌آمیختن آنها به هیچ وجه صحیح نیست. ولی بسیاری از دینداران آنها را قاطی كرده و در تعیین حوزه و حریم هر كدام به اشتباه درافتاده‌اند و این امر منشأ تفرق و اختلافات فراوانی میان مسلمانان شده است. این دو امر عبارتند از «دین» و «فكر دینی».

منظور از امروزی كردن فكر دینی یعنی آن را با عصر همگام كردن و تطبیق دادن و به اقتضای نیاز زمان و مكان احكام جزئی را از نصوص و قواعد ثابت استخراج كردن. امروزی كردن فكر دینی غیر از نو كردن دین است چون دین را نمی‌توان تغییر داد. فرایند امروزی كردن فكر دینی را می‌توان «تجدید فكر دینی» یا تلفیق میان «سنت و عصر» یا «عقل و وحی» نام برد. جاودانگی اسلام و شایستگی آن برای همه‌ی زمانها و مكانها ناشی از وجود تجدید و اجتهاد در فكر دینی است. اما وقتی وارد حوزه‌ی دین‌پژوهی می‌شویم باید هوشیار باشیم كه به بهانه‌ی حفاظت از اصول گرفتار جمود و انحطاط فكری نشویم و به بهانه‌ی جواز تجدید ثوابت و اصول مقدس را به زیر تیغ تیز نقد نكشیم و مرز این دو را از هم تمییز دهیم و تفكیک كنیم.

نتيجه

از مباحث فوق نتیجه می‌گیریم كه «هویت دینی ما مسلمانان، عبارت از فرهنگ و تمدنی است كه زاده‌ی هدایت و راهنمایی تعالیم وحیانی (قرآن و سنت) و دست‌آوردهای اجتهاد و عقل بشری است. عقل و وحی هركدام تأثیر خود را بر پیدایش و ظهور تمدن اسلامی داشته و دارند و كسانی كه به هر بهانه‌ای می‌خواهند یكی از این دو را نادیده بگیرند یا اهمال كنند، در واقع، حقیقت تمدن اسلامی را نشناخته‌اند یا آگاهانه درصدد هستند جوانان را با هویت دینی‌شان بیگانه كنند.

پاسخ به یک شبهه

بعضی ادعا می‌كنند كه هویت دینی كردها را باید در آیین زرتشتی جستجو كنیم. چون قبل از اینكه دین اسلام ظهور كند و ملت كُرد آن را بپذیرد كردها پیرو آیین زرتشت بوده‌اند. بنابراین اگر درصدد بازگشت به هویت دینی و احیای آن برآییم باید حول تعالیم زرتشت به تحقیق بپردازیم و فرهنگ مجوسی و زرتشتی را زنده كنیم و آتش‌پرستی را كه نماد این فرهنگ و دیانت است رواج دهیم. این عده ادعا می‌كنند اعراب آیین اسلام را با حكم شمشیر بر ملت كُرد تحمیل كرده و فاتحان اعراب هنگام اشغال كردستان، كردها را انفال[[10]](#footnote-10) كرده‌اند!؟ در پاسخ می‌گوییم، واژه‌ی دین در قرآن و[[11]](#footnote-11)در فرهنگ اندیشمندان مسلمان، اگر بصورت مطلق ذكر شود، شامل دین حق و باطل می‌شود. خداوند متعال از همه‌ی نحله‌ها و كیش‌ها به عنوان دین یاد كرده است. خطاب به كفار می‌گوید:

﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ ٦﴾ [الکافرون: 6].

كیش آنها را دین می‌نامد ولی تنها دینی را تأیید می‌كند كه متصف به صفت حق باشد و این دین دینی است كه خداوند از آن رضایت دارد و پیغمبران خود را مأمور ابلاغ آن نموده است

﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3].

 «اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾ [الصف: 9].

«او، آن خدایی است كه فرستاده و پیغمبر خویش (محمد ص) را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان برتری و تفوق بدهد».

روی این اصل سایر ادیان سوای اسلام خواه وحیانی تحریف شده یا عقلانی و فلسفی، ادیان باطل هستند و خداوند به هیچ وجه از آنها راضی نیست و آنها را تأیید نمی‌كند. و آیین زرتشت نیز، داخل حوزه‌ی ادیان باطل است. و اگر ملت كُرد قبل از پذیرش اسلام به دلیل عدم معرفت حق پیرو آن بوده دلیل نمی‌شود هویت دینی ملت كرد را بدان ارجاع دهیم. چون در واقع ملت ما آن هنگام از هدایت خداوند دور بوده و در وادی سرگردانی اعتقادی بسر برده است. اما بعد از آشنا شدن با آیین اسلام و پذیرش آن از سر اختیار و رضایت و معرفت هدایت آسمانی، دین اسلام هویت دینی ملت كرد را تشكیل می‌دهد نه دین زرتشت و غیره.

هویت ملی

بعد از توضیح مختصری كه پیرامون هویت دینی و مؤلفه‌های آن داده شد، لازم است هویت ملی و مؤلفه‌های آن را تحلیل و بررسی كنیم تا معلوم شود چه چیزهایی اصول و مبانی ملی ما محسوب می‌شوند.

ذكر این مبحث وقتی اهمیت پیدا می‌كند كه بدانیم برخی از نویسندگان ادعا می‌كنند در اسلام توجهی به هویت ملی نشده و راهكاری برای قضایای ملی وجود ندارد در نتیجه برای حل این قضایا باید به راهكارهای دیگر متوسل شویم.

تحقیقات نشان می‌دهد كه سه عنصر می‌توانند به عنوان مؤلفه‌های تشكیل دهنده‌ی هویت ملی یک قوم و ملت مطرح باشند كه عبارتند از:

1. زبان

زبان عنصر اصلی تشكیل دهنده‌ی هویت ملی یک قوم به حساب می‌آید و باعث امتیاز و جدایی ملتی از سایر اقوام و ملل می‌شود. خداوند متعال در قرآن كریم از این عامل مهم و اساسی به عنوان یكی از آیات و نشانه‌های خود یاد كرده و می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ٢٢﴾ [الروم: 22].

«از جمله‌ی آیات و نشانه‌های خداوند متعال آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگ‌های شما است. و در این، نشانه‌هایی برای دانشمندان و عالمان وجود دارد».

اگر امروزه طرفداران اندیشه‌ی ناسیونالیستی زبان مادری را یكی از مهمترین افتخارات خود می‌دانند و به وسیله‌ی آن بر دیگران فخر می‌فروشند و به شاهكارهای ادبی خود مباهات می‌نمایند و ... در دین اسلام، از زبان وحی، كه كلام خدای منان است اختلاف زبانی ملت‌ها یكی از آیات خدا معرفی شده و هركس با این آیه مخالفت ورزد و قومی را به خاطر زبان تحقیر كند در واقع با آیات خدا مخالفت ورزیده است. در اسلام حق بهره از زبان مادری و اعتزاز به آن به همه‌ی اقوام داده شده است و خداوند اعلام می‌دارد:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡ﴾ [ابراهیم: 4].

«ما هیچ رسول و فرستاده‌ای جز به زبان قومش نفرستاده‌ایم تا (دین و هدایت خدا را) برای آنها بیان كند».

اما هیچ احدی حق ندارد زبان خود را بهتر و برتر از زبان دیگر اقوام بداند و از كانال تحقیر زبان آنان، برتری زبان خود را اثبات نماید.

2. تاریخ

تاریخ آینه‌ی انعكاس غم و شادی‌ها، تلخی‌ها و شیرینی‌ها، پیروزی و شكست‌های یک ملت است. تاریخ، افتخارات گذشتگان را در صفحات خود نگهداری می‌كند تا نسلهای بعدی از تجارب آنها درس عبرت بگیرند.

تاریخ به عنوان یک عامل مهم در ساختار هویت ملی یک قوم رُل اساسی بازی می‌كند. از این رو ناسیونالیست‌ها بشدت به اساطیر، قهرمانان و افسانه‌های ملی اهتمام می‌ورزند و در تعریف و تمجید از آنها به داستانسرایی می‌پردازند و از افراط و غلو در شأن آنها هیچ ابایی ندارند.

در اسلام تاریخ گذشتگان بعنوان عنصری جهت كسب تجربه و درس عبرت یاد شده و بعد از ذكر حوادث گذشتگان به ما دستور می‌دهد از سرنوشت آنها عبرت بگیریم:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [یوسف: 111].

«به حقیقت در داستان آنها درس عبرتی برای عاقلان وجود دارد».

3. فولكلور

فولكلور كه عبارت از فرهنگ و دانش عامیانه و آداب و اعتقادات و افسانه‌ها و امثال و حِكَم یک ملت است از مؤلفه‌های هویت ملی بشمار می‌رود. از این رو است كه فولكلور سینه به سینه از آباء به ابناء نقل می‌شود و به عنوان یادگار نیاكان از آن حفاظت به عمل می‌آید و همواره به عنوان میراث گرانبها مایه‌ی مباهات اقوام است. در مورد فولكلور ملی ذكر این نكته خالی از فایده نیست كه از آنجا كه شریعت میزان سنجش حق از باطل تلقی می‌شود هر نوع عادت و آداب ملی را با آن می‌سنجیم. اگر موافق شرع خدا باشد آن را پاس می‌داریم و برای آن ارج و احترام قائل هستیم و اگر مخالف نصوص شرع باشد آن را تصحیح می‌كنیم یا از ریشه برمی‌كنیم و دور می‌اندازیم. و این امر از مقتضیات ایمان است.

متأسفانه برخی از ناسیونالیست‌های تندرو درصدد هستند برخی از عادات جاهلی را كه ریشه در شهوت‌رانی و رهایی از قیود اخلاقی دارند به عنوان فولكلور ملی و حفاظت از آداب ملی رواج دهند اما در واقع هدف از ترویج آنها مقابله با تعالیم اسلام و توجیه شهوت‌رانی افسارگسیخته است. و این عمل در برخی از موارد ناآگاهانه و دلسوزانه و در مواردی دشمنانه و مغرضانه صورت می‌گیرد.

ممكن است كسانی این قبیل اظهارات را بویژه از جانب كسانی كه منادی اسلام هستند دشمنی و مخالفت با اندیشه‌ی ناسیونالیستی [خاصه ناسیونالیسم كُردی] تلقی كنند و بگویند: اسلامگرایان دشمن یا حداقل مخالف آرمان ملی اقوام هستند و در مقابل ستم ملی كه بر اقوام می‌رود بی‌تفاوتند.

اما واقعیت غیر از این است. زیرا آنچه از تعالیم اسلام فهم می‌شود و آنچه به صورت واقعی در زمانی كه اسلام حاكم بوده وجود داشته است خلاف این ادعا را ثابت می‌كند و اقوام و ملتها در سایه‌ی حكومت اسلامی از همه‌ی حقوق ملی خود [حتی بیش از آنچه انتظارش را داشته‌اند] بهره‌مند بوده‌اند.

و اما اكنون كه در كشورهایی كه عنوان اسلامی یدک می‌كشند كردها و بقیه‌ی اقلیت‌ها مورد ستم واقع می‌شوند به این دلیل است كه سردمداران و دولتمردان این كشورها از تعالیم اسلام پیروی نمی‌كنند. به دیگر تعبیر، منشأ تمامی بدبختیهای مسلمانان «استبداد» حكام است نه اینكه این ستم و ظلم معلول اسلام و حكم اسلامی باشد. بلكه هر كس منصفانه در تعالیم اسلام بنگرد درمی‌یابد كه مترقی‌ترین راهكار جمعیت احقاق حق و عدل در آن وجود دارد.

هویت اسلامی محصول اعتدال اسلامی

دین اسلام، دین اعتدال و میانه‌روی، گذشت و تسامح، توازن و تعامل است نه دین افراط و تفریط، خشونت و استبداد.

مسلمانان شاگردان مدرسه قرآن هستند. تربیت‌یافته‌ی مكتب اسلام‌اند، مسلمانان در قرآن كریم به «امت وسط» توصیف شده‌اند و این وصف، آنها را از بقیه‌ی امم و ملل امتیاز می‌بخشد.

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143].

«همچنین شما را امتی وسط (معتدل) قرار دادیم تا بر دیگر مردمان شاهد باشید و رسول خدا بر شما شاهد و گواه باشد».

دین اسلام میانه‌روی خود را از این نص قرآنی گرفته است و در سایه‌ی تعالیم آن است كه طرفداران فكر اسلامی از هر جهت متكی به اعتدال و میانه‌روی هستند. مرحوم انور الجندی بیانی جالب دارد و می‌گوید: «اگر چنین تصور شود كه اندیشه‌ی شرقی (بودائی - كونفوسیوسی و هندویی) فقط روی امور روحی صرف تكیه می‌ورزد و اندیشه‌ی غربی (مادیگرا و ماركسیستی و فلسفه‌ی) تنها به مادیات صرف توجه می‌كند وسطیت اسلامی میان روح و ماده توازن بوجود می‌آورد و بسیاری از تحلیل‌گران به این حقیقت پی برده‌اند و می‌گویند: اختلاف ایدئولوژیكی كه میان شرق و غرب وجود دارد تنها به واسطه‌ی فكر اسلامی حل می‌شود. زیرا در جائی كه اندیشه‌ی ماركسیستی جامعه را خدا قرار می‌دهد و اندیشه‌ی سرمایه‌داری فرد را، اسلام بر ایده‌ی فرد واقع در اجتماع تأكید می‌ورزد. و در آنجا كه غرب بر تمایلات آزادی‌خواهی تأكید می‌نماید و شرق بر حس عدالت‌خواهی، اسلام میان هر دو توازن بوجود می‌آورد...»[[12]](#footnote-12).

در اندیشه‌ی معتدل اسلامی توازن میان امور زیر مورد تأكید قرار گرفته است.

1. توازن میان عقل و وحی

تاریخ گواهی می‌دهد كه سرمداران كلیسا و مبلغان آیین مسیحیت به بهانه‌ی اهتمام و توجه به مفاهیم و نصوص كتاب مقدس، عقل را نادیده می‌گرفتند و عقل‌گرایان را به شدت تحت تعقیب و اذیت و آزار قرار می‌دادند و در محكمه‌های انگزسیون به مرگ محكوم می‌كردند.

در دیگر طرف، عقل‌گرایان و طرفداران فلسفه به بهانه‌ی احترام برای عقل آن را تا حد خدایی رفعت می‌دادند و منكر وحی می‌شدند و بعد از رنسانس عقل‌گرایان بطور كلی با كلیسا و تعالیم آن وداع گفتند و آن را خرافات پنداشتند.

اما دین اسلام هیچیک از عقل و وحی را اهمال نمی‌كند و نادیده نمی‌گیرد بلكه به هر دو به عنوان مصدر معرفت و وسیله‌ی شناخت می‌نگرد و برای هر كدام جایگاه ویژه‌ای قائل می‌باشد كه هیچیک از دیگری استغنا پیدا نمی‌كند. علمای مسلمان همگی بر این قاعده‌ی طلایی به توافق رسیده‌اند كه: «عقل صحیح و نص صریح هرگز با هم تعارض و تضاد پیدا نخواهند كرد» و اگر در ظاهر تعارض میان آنها وجود داشته باشد ناشی از عدم صحت نظریه‌ی عقل، یا وحی نبودن امری است كه به نام وحی اشتهار پیدا كرده است».

2. توازن میان وحی و طبیعت

اگر در ادیان تحریف‌شده‌ی وحیانی [یهودیت و مسیحیت] و ادیان عقلانی شاهد نوعی تعارض و تضاد میان وحی و قوانین حاكم بر هستی و طبیعت هستیم ناشی از این است كه آنچه هم‌اكنون در میان طرفداران این ادیان به نام وحی وجود دارد، وحی نیست. چون امكان ندارد وحی و سنن حاكم بر هستی كه هر دو از یک سرچشمه نشأت گرفته‌اند متعارض و متضاد باشند.

در تعالیم اسلامی میان وحی و سنن حاكم بر هستی (قوانین طبیعی) همخوانی و توافق كامل وجود دارد و هیچ تعارضی دیده نمی‌شود و اگر در صورتی كه تعارضی مشاهده گردد ناشی از عدم فهم صحیح وحی و یا عدم درک و شناخت سنت و قانون حاكم بر طبیعت و هستی است.

3. توازن میان دنیا و آخرت

دنیا و آخرت در اندیشه‌ی اسلامی از هم جدا نیستند بلكه متمم و مكمل همدیگرند. دنیا مزرعه‌ی آخرت تلقی می‌شود و آخرت منزل ابدی و دار ثواب و عقاب است و انسان در آنجا ثمره‌ی اعمال خود را بدون كم و كاست می‌بیند و طبق اعمالی كه در این جهان انجام داده پاداش می‌گیرد یا مجازات می‌شود.

ولی در برخی از مكاتب فكری [از جمله‌ی اندیشه‌ی ماتریالیستی] حیات منحصر به این جهان است و آخرتی وجود ندارد. لذا بر انسان است هرچه بیشتر از لذات این جهان تمتع و بهره بگیرد و فرصت را از دست ندهد. اخلاق ماكیاولی و فلسفه‌ی ماركسیستی، و اقتصاد سرمایه‌داری و سیاست جهان‌خوارانه‌ی جهانی‌سازی كنونی امریكا، همگی از این اندیشه نشأت گرفته‌اند كه زندگی منحصر به حیات این جهان است و آخرتی وجود ندارد.

4. انسان و هستی

در اندیشه‌ی اسلامی، انسان ضد و دشمن هستی تلقی نمی‌شود تا با تمام توان در جهت تخریب آن تلاش بورزد و از خیرات آن در راستای مقاصد شخصی و نابودی دیگران استفاده ببرد. بلكه وظیفه‌ی او تعمیر و آبادانی این كره‌ی خاكی است تا آن را صحیح و سالم و آباد تحویل نسلهای آینده بدهد.

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ [هود: 61].

«او (خدا) شما را از این زمین پدید آورد و از شما می‌خواهد به عمران و آبادانی آن برخیزید».

مسلمانان مانند فرصت‌طلبان مادیگرا عمل نمی‌كنند كه در زمان اقامت در این كره‌ی خاكی در راستای نابودی و تخریب آن از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند.

5. توازن میان جبر و اختیار

انسان در اسلام نه مختار مطلق است و نه مجبور مطلق. بلكه در وسط این دو قرار دارد. در برخی موارد هیچ اختیاری ندارد كه در این موارد محل تكلیف واقع نمی‌شود و در برخی موارد از اختیار و انتخاب مطلق برخوردار است كه مناط و محل تكلیف هستند.. موضوع جبر و اختیار یكی از اسباب نزاع میان پیروان فرق اسلامی بوده و دامنه‌ی نزاع تا به امروز كشیده شده است. برخی قائل به اختیار مطلق شده و برخی قائل به جبر مطلق، و برخی راه بینابین در پیش گرفته‌اند. دو دسته‌ی اول و دوم راه افراط و تفریط در پیش گرفته‌اند و دسته‌ی سوم بر وسطیت و اعتدال اسلامی باقی مانده‌اند.

6. توازن میان خواسته‌های جسم و روح

دین اسلام و اندیشه‌ی اسلامی به نسبتی كه به تهذیب روح و تصفیه‌ی درون و طهارت قلب اهتمام می‌دهد و این عمل را سرچشمه‌ی نیكی و سعادت می‌داند به همان نسبت برای نظافت و پاكی جسم و رعایت سلامتی و بهداشت محیط زیست و ... اهمیت قائل می‌شود. اسلام به خواسته‌های روح و جسم مثل هم می‌نگرد و برای هر دو تلاش می‌كند و یكی را بر دیگری مقدم نمی‌شمارد.

اسلام برای روح و جسم فرد و جامعه، حكام و رعایا، و ... شرایع و قوانینی دارد كه در صورت التزام به آنها و عملی كردنشان، جوامع انسانی در آرامش و خوشبختی بسر خواهند برد و انسانها به سعادت و اطمینان دست می‌یابند و از دغدغه و هراس و اضطراب نجات پیدا می‌كنند. این سخن یک ادعای بی‌اساس نیست بلكه تا زمانی كه شریعت اسلام بر جوامع اسلامی و بر روح و مشاعر مسلمانان حكومت می‌كرد مسلمین اسوه و الگوی بشریت و انسان كامل و نمونه بودند و این واقعیتی است كه حتی دشمنان سرسخت اسلام هم بدان اعتراف نموده‌اند.

جوانان و بحران هويت

در ابتدای این مقاله اشاره كردیم كه بحران هویت [در هر دو بعد دینی و ملی] به بزرگ‌ترین مشكل و معضل جوانان ما تبدیل شده است. زیرا آنها تحت فشار فرهنگ مادی غربی به سرعت از ارزشهای ایمانی، اخلاقی و ملی خودی دور می‌شوند و عرف و عادات و اندیشه و مدل غربی را در همه چیز الگوی مطلوب و مورد نظر خود قرار می‌دهند.

دنیای سكولار غربی از طریق استفاده از وسایل اطلاع‌رسانی مدرن و سایر وسایل مروج فرهنگ به شدت درصدد است تا فرهنگ و مدل زندگی و اندیشه‌ی خود را بر ممالک جهان سوم بویژه كشورهای مسلمان‌نشین تحمیل كند و در یک روش منافقانه و مكارانه از فاكتورهایی چون جهانی‌سازی [بویژه در بعد اقتصادی]، حقوق بشر، دمكراسی، و تصویب قطعنامه بوسیله‌ی شورای امنیت و ... استفاده می‌كند و حركت استعماری جدیدی را علیه مسلمانان به راه انداخته است اما آن را تحت نام ارمغان و هدیه‌ی دمكراسی و آزادی برای ملت‌ها برخلاف واقع جلوه می‌دهد.

چه بحرانی خطرناك‌تر و بزرگتر از این می‌تواند باشد كه جوانان تحت تأثیر تعالیم وسایل اطلاع‌رسانی مدرن غربی دارند در نحوه‌ی اندیشیدن و شیوه‌ی تعامل با عقیده و دین به روش غربیها عمل می‌كنند و حاضرند در راستای همسوئی با غربیها یک شبه با تمامی آداب، رسوم، فرهنگ، عقیده و مقدسات و ارزشهای اصیل دینی و ملی وداع كنند. و بدبختی اصلی اینجاست كه تمامی این اعمال را پیشرفت و تمدن قلمداد می‌كنند.

شیوه‌ی آرایش و طرز پوشش و پیرایش و چگونگی روابط و تعارفات و رفت و آمدها و ... تغییر كرده و مدل غربی آن بر ملت ما تحمیل می‌شود بعضی از كسانی كه لاف روشنفكری و پیشكسوتی می‌زنند، می‌پندارند در صورت وداع با فرهنگ و اعتقاد خودی می‌توانند همچون مردم مغرب زمین، مخترع، خلاق و پیشرفته باشند. حال آنكه دسترسی غرب به قله‌های رفیع علم و تكنولوژی مادی محصول تلاش خستگی‌ناپذیر آنها در راه كسب دانش است نه وداع با دین و فرهنگ و سنت‌های اصیل و اخلاق فاضله و ...

قسمت دوم
نقش سكولاریسم در بحران‌آفرینی

نقش سكولاريسم در بحران‌آفريني

اندیشه‌ی سكولاریسم غربی، در هر دو شاخه‌ی رومانی ماتریالیست و یونانی عقل‌گرا و ایدآلیست [كه امروزه در دو مكتب الحادی ماتریالیسم دیالكتیک (كمونیسم) و لیبرال دمكراسی سرمایه‌داری امپریالیست جلوه می‌كند] رُل اساسی را در دور كردن و بیگانه نمودن جوانان ما با هویت دینی و فرهنگی خود بازی می‌كنند و تعداد كثیری از آنها گرفتار دام این مكاتب شده و فریب تبلیغات مسموم آنها را خورده‌اند و در نتیجه با هویت اصیل خودی [اعم از دینی و ملی] وداع كرده و در گرداب مادیگری و سكولاریسم غرق شده‌اند و بدبختانه این بی‌خودی و هویت‌گریزی را روشنفكری و مدرن‌نگری قلمداد می‌نمایند.

از این‌رو، تعریف سكولاریسم و تحلیل آن و برجسته نمودن خطرات و تهدیدات آن بر اندیشه و افكار جوانان ما، یكی از ضرورتهای عصر به شمار می‌رود و بر اهل قلم و نظر لازم است با تمام قدرت به میدان آمده و در این جهاد مبارک سهیم شوند و چنانكه در نیم قرن گذشته با تبیین و نقد اندیشه‌ی الحادی ماركسیستی آن را گور كردند و شاخه‌ی رومانی ماتریالیستی سكولاریسم را خشک نمودند. با همت بیشتر و استدلال عمیق‌تر شاخه‌ی یونانی عقل‌گرای آن را نیز گور كنند.

تعريف سكولاريسم

در جهان امروز سخن از سكولاریسم و بحث از سكولاریته كردن روند زندگی و حیات دغدغه‌ی اصلی روشنفكران و تحلیل‌گران مسائل فكری و اجتماعی شده است تا جایی كه مخالفت با آن معادل و مساوی دشمنی با آزادی، پیشرفت و تكامل و زندگی متمدنانه، و گرفتاری در چنبره‌ی ارتجاع و محافظه‌كاری و استبداد تلقی می‌گردد، نیروهای سكولار خود را پرچمدار آزادی، مساوات، عدالت‌خواهی و ... قلمداد می‌كنند و مخالفان خود را به دشمنی با همه‌ی ارزشها و خوبیها و نوآوریها متهم می‌كنند.

از این‌رو، بررسی جوانب مختلفه‌ی اندیشه‌ی سكولاریستی و موشكافی آن و برجسته نمودن نكات مثبت و منفی آن یک ضرورت می‌باشد.

پژوهشگران، تعاریف گوناگونی از سكولاریسم ارائه كرده‌اند كه تقریباً مشخصه‌ی مشترک همه‌ی آنها «جدایی دین و آموزه‌های آن از فرایند سیاست و حكومت است». اما این تعریف، جامع و دقیق نیست چون رسالت سكولاریسم به عنوان یک مكتب فكری شامل و فراگیر، خیلی وسیعتر از این است كه در این امر خلاصه گردد. لذا متعرض برخی از تعاریف ارائه شده از آن می‌شوم.

در دائر**ة**‌المعارف انگلستان، ماده‌ی سكولاریسم (Secularism) آمده است:

سكولاریسم یک حركت اجتماعی است كه رسالت آن مصروف نمودن و بازداشتن انسانها از توجه به آخرت و معطوف كردن تمامی همّ و فكر آنها به دنیا و زندگی دنیوی است. به دلیل بی‌میلی شدید مردم اروپا در قرون وسطی به دنیا، و توجه بیش از حد به خدا و آخرت، اندیشه‌ی سكولاریستی به عنوان عكس‌العملی در مقابل این جریان انحرافی و در راستای گرایش و میل شدید به دنیا پا به عرصه‌ی وجود نهاد، میل به انسان، جای میل به خدا را گرفت و میل به دنیا به جای میل به آخرت نشست. انسانها در عصر نهضت رنسانس علاقه و توجه شدیدی به پیشرفتهای فرهنگی و مادی و انسانی از خود بروز دادند و خواستار تحقق بخشیدن به خواسته‌های خود در این جهان به جای آخرت شدند. سكولاریسم در تاریخ جدید به عنوان یک حركت متضاد و معاند با دین مسیحیت مراحل تطور و تكامل را پشت سر نهاد[[13]](#footnote-13).

در دائر**ة**‌المعارف اسلامی آمده است:

عَلمانیت (سكولاریسم) مصطلحی است كه در مصر و مشرق عربی به كار گرفته می‌شود از واژه‌ی انگلیسی Secularism مأخوذ، و به معنای دنیایی و واقعی و جهانی كردن است. سكولاریسم یک نزعه‌ی فلسفی فكری و سیاسی و اجتماعی است كه جهان را مستقل و خودمختار می‌بیند كه اسباب و عوامل ذاتی به ودیعه نهاده شده در آن، آن را اداره می‌كنند ... عالم واقع و دنیا مرجع تدبیر اجتماع انسانی و دولت و زندگی هستند و جامعه و زندگی و دولت به مدبری خارج از این عالم و در ورای این طبیعت نیاز ندارند ... انسان نیز خودمختار و مستقل است، شؤون خود را خود اداره می‌كند، ارزشها و نظام زندگی خود را خود به واسطه‌ی عقل و تجربه می‌آفریند و نیازی به شریعت آسمانی كه حاكم بر این تدبیر و اراده باشد ندارد[[14]](#footnote-14).

در فرهنگ سوم بین‌الملل آمده است:

سكولاریسم اندیشه و مكتب فكری، فلسفی است كه براساس و مبدأ عدم دخالت دین در شؤون زندگی بویژه حكومت و سیاست بوجود آمده است. سكولاریسم برپایه اندیشه و سیاست غیردینی محض پایه‌گذاری شده و نظامی است اخلاقی و اجتماعی مبتنی بر نفی ارزش‌های دینی و توجه به اعتبارات و روابط زندگی معاصر، و متكی بر تضامن و تكافل اجتماعی و عدم توجه به مفاهیم و معیارهای دینی[[15]](#footnote-15).

دكتر عبدالكریم سروش بعد از ذكر تعاریف گوناگون سكولاریسم می‌گوید:

پس سكولاریسم عبارت شد از توجه كردن به این عالم ماده و چشم برتافتن از مراتب دیگر وجود، مراتبی كه ورای این حیات تنگ مادی ما قرار دارد[[16]](#footnote-16).

از تعاریف فوق روشن می‌شود كه در سكولاریسم، زندگی این جهان و هر چه بیشتر غرق شدن در لذتها و كامجوئیهای آن و چشم‌پوشی از ثواب و عقاب جهان دیگر كانون توجه دانش و بینش بشری و اندیشه‌ی انسان است. دنیای سكولاریسم یک دنیای مادی، شهوانی و جسمی است و توجهی به روح، نفس و درون و آخرت ندارد. دنیای نفع گرفتن است نه تكلیف ادا كردن، دنیای سود بردن و بهره برگرفتن است نه تحمل رنج و زحمت و عطا كردن، دنیای آسوده‌طلبی است نه قربانی و فداكاری، دنیای عقل منهای وحی است، دنیای فرار و خروج از تمامی قیدها و محدودیت‌های اخلاقی و ایمانی است. در این دنیا، خدا، دین و شرع جایی ندارند. انسان خدای خود و شارع خود است. هیچ احدی بر او حق خدایی و قانون‌گذاری ندارد. اگر بالفرض خدایی وجود داشته باشد بر عرش خدایی خویش تكیه زده و كاری به كار انسانها ندارد، چون خدای جهان و حاكم آن و قانون‌گذار آن انسان است نه موجودی غیر از او ...

به قول دكتر سروش «در سكولاریسم دانش‌ها و بینشها، اندیشه‌ها و انگیزه‌ها همگی دنیایی و سكولار هستند»[[17]](#footnote-17). یعنی انسان برای دنیا دانش جمع می‌كند و معلومات كسب می‌كند. جهان‌بینی انسان دنیایی می‌شود و از جهان مادی فراتر نمی‌رود، همچو انسانی فقط در چهارچوب جهان مادی می‌اندیشد و انگیزه‌های كار و تلاش انسانی و جهانی می‌شوند. انسان برای دنیا می‌خواند، می‌خورد، می‌اندیشد، می‌نویسد، كار می‌كند، می‌گوید، می‌شنود، می‌جوید، می‌سازد و ...

اهداف و مقاصد، دنیایی می‌شوند و از آن فراتر نمی‌روند. تكلیفی در كار نیست و تكلیف‌آفرینی وجود ندارد كه انسان در مقابل او مسؤول باشد، همه‌اش حق است كه می‌طلبد و می‌ستاند و در برابر هیچ احدی مسؤولیت ندارد و كسی او را بازخواست نمی‌كند و ...

سكولاریسم = عَلمانیت و عِلمانیت

پژوهشگران دنیای عرب و جهان اسلام سكولاریسم را به «علمانیت» تفسیر كرده‌اند و در قرائت آن اختلاف نموده‌اند. برخی آن را به فتح عین «عَلمانیت» خوانده‌اند كه به معنای عالمی نمودن و دنیایی كردن اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و اهداف و مقاصد است. برخی هم آن را به كسر عین «عِلمانیت» قرائت نموده‌اند كه به معنای علمی كردن و عقلانی كردن نحوه‌ی زندگی و افكار و اندیشه‌ها است.

دكتر عبدالكریم سروش می‌گوید:

«سكولاریسم چیزی نیست جز علمی و عقلی شدن تدبیر اجتماع ... عقلانیت به معنای علمی بودن یا علمی شدن را باید دقیق‌ترین ترجمه‌ی سكولاریسم دانست. البته همانطوری كه قبلاً اشاره شد در سكولاریسم لادینی یا بی‌اعتنایی به دین نهفته است ...»[[18]](#footnote-18).

ولی آنچه از واقعیت جهان سكولاریستی و تاریخ سكولاریسم و تعاریف آن استفاده و استنباط می‌شود این كه ترجمه‌ی سكولاریسم به علمانیت به معنای دنیایی و لادینی كردن جامعه و عدم دخالت دین در روابط اجتماعی دقیق‌تر است. استاد محمد قطب می‌گوید:

«این‌چنین روشن می‌گردد كه عَلمانیت [از نظر ریشه‌ی لغوی] هیچ علاقه و ربطی به علم ندارد بلكه علاقه و رابطه‌اش با دین است. آن هم یک رابطه‌ی منفی و سلبی. یعنی دین و ارزشهای دینی را از جامعه نفی می‌كند و صرف‌نظر از ادعای سكولاریست‌های غربی كه مدعی هستند «سكولاریسم دشمن دین نیست» دقیق‌ترین ترجمه‌ی آن، این است كه آن را به لادینی ترجمه كنیم»[[19]](#footnote-19).

اروپا خاستگاه سكولاريسم

سكولاریسم به عنوان یک مكتب فكری فلسفی [همچو بقیه‌ی مكاتب فكری و سیاسی غربی] بعد از رنسانس در اروپا سر برافراشت، و پیدایش آن در واقع معلول طبیعی و مولود نارسائیها و نواقصات متعدده‌ی آیین مسیحیت بود. زیرا بررسی‌های تاریخی و شواهد قرآنی نشان می‌دهد كه خداوند متعال حضرت عیسی را زمانی در میان یهودیان مبعوث كرد كه آنها تورات را تحریف و دستكاری كرده، و در روابط و اخلاقیات از تعالیم تورات رویگردان شده بودند. با این وصف كلیات آیین موسوی در زمینه‌ی تشریع و حكومت هنوز میان آنها حكمرانی می‌كرد؛ این بود كه حضرت عیسی ÷ تعالیم خود را متوجه تربیت درون و تزكیه‌ی نفس و تهذیب روح نمود تا یهودیان را در این زمینه [كه منحرف شده بودند] به تعالیم حضرت موسی و تورات بازگرداند. او در زمینه‌ی حكومت و روابط سیاسی تعالیمی نیاورد و به تعالیم تورات اكتفا نمود. این بود كه از ابتدای ظهور آیین مسیح به جدایی میان دین و حكومت در آن اعتراف ضمنی شد.

بعد از حضرت عیسی حواریون او تحت تعقیب شدید قرار گرفتند و یهودیان هر جا آنها را می‌یافتند مجازات می‌كردند. این امر سبب شد نتوانند تعالیم حضرت مسیح را آشكارا و بی‌پرده به مردم تعلیم دهند و در اثر تحت تعقیب بودن به اطراف پراكنده شدند و این پراكندگی باعث عدم توفیق آنها در جمع‌آوری انجیل و تدوین آن گردید. بعدها چهار انجیل مختلف توسط شاگردان، تدوین و تنظیم گردید كه همگی با هم اختلاف و تضاد داشتند و این پدیده باعث شد انجیل اصیل در دسترس نبوده و انجیلهای تحریفی جای آن را پر كنند و آیین مسیحیت از توحید به تثلیث گرفتار شود.

مشهور است كه یک روحانی یهودی به نام بولس [كه به دروغ به آیین مسیحیت درآمده بود] نقش اساسی در تحریف آیین مسیحیت داشته است.

بعدها آیین مسیحیت بصورت تحریف شده از مرزهای خاورمیانه عبور، و در اروپا نفوذ كرد و امپراطور روم آن را پذیرفت، اما دین جدید كاری به كار امپراطور نداشت چون در تعالیم انجیل آمده بود «كار قیصر را به قیصر واگذار كنید و كار كلیسا را به كلیسا». بدین ترتیب به صورت رسمی میان دین و حكومت جدایی بوجود آمد.

امپراطور در تعالیم دینی پیرو كلیسا گردید، اما روش حكومت‌داری خود را كماكان حفظ كرد و این دوگانگی در حكومت و دینداری ثمرات بسیار تلخی به بار آورد كه دوران تاریک «قرون وسطی» بخشی از آن است.

ثمره‌ی جدایی دین از حكومت در اروپا، این بود كه همواره دو مركز تصمیم‌گیری و دو نوع حكومت وجود داشته باشند. حكومت پاپ و كلیسا از طرفی و حكومت امپراطور و نمایندگانش از طرف دیگر، بعضی اوقات امپراطور و كلیسا همدست و هم‌نظر می‌شدند و بعضی اوقات اختلاف و تضاد میان آنها بروز می‌كرد. تاریخ تضادها و تفاهم‌ها، جنگ‌ها و همدستی‌ها میان این دو دستگاه تصمیم‌گیری در غرب خود بحث مفصلی دارد.

بعد از گسترش فتوحات اسلامی در اروپا و آشنایی آنها با علوم و تمدن اسلامی اولین جرقه‌های علم زده شد. اما كلیسا با تمام قوا در مقابل حركت علمی موضع گرفت و طرفداران علم و نوآوری را متهم به ارتداد نمود و كسان بسیاری در محكمه‌های تفتیش عقاید محكوم به مرگ شده و زنده زنده در آتش سوزانده شدند.

این موضع خصمانه از سوی كلیسا باعث شد طرف دیگر، هرچه را از سوی كلیسا، و به نام دین عنوان شود جهل و خرافات و ارتجاع تلقی كنند و هرچه عنوان دینی داشته باشد ضد علم قلمداد نماید. سرانجام كلیسا مغلوب عقلانیت و علم واقع شد و مجبور به عقب‌نشینی گردید. در یک عبارت كوتاه، جهان اروپا به تمام معنی سكولار و دنیایی شد و جایی برای دین در آن نماند.

سرانجام اندیشه‌ی سكولاریستی فارغ از دین، بر درون و مشاعر اروپائیان حاكم گردید و شیوه‌ی زندگی را به كلی عوض كرد، سكولاریسم به تبعیت از مبدأ و خاستگاه اصلیش به دو شاخه‌ی متضاد و متفاوت تقسیم گردید.

1. شاخه‌ی مادی‌گرا

این شاخه از سكولاریسم تقلید از فرهنگ مادی رومانی و احیای آن را الگوی خود قرار داد. ماتریالیسم و مادی‌گری و توجه هرچه بیشتر به مادیات مبدأ فكری و عقیدتی پیروان این شاخه قرار گرفت و مكاتب فكری چون ماتریالیسم، اگزیستانسیالیسم، اومانیسم و فرویدیسم خود را به عنوان نماینده و مبلغ اندیشه‌ی ماتریالیستی رومانی مطرح كردند و نظام سوسیالیستی شكست خورده و كمونیستی در نطفه خفه شده معلول این شاخه‌ی سكولاریسم غربی هستند.

2. شاخه‌ی عقل‌گرا

این شاخه از سكولاریسم احیای تمدن یونانی و تقلید از فلسفه و منطق ارسطو و افلاطون و سقراط و ... را الگوی خود قرار داده و فلسفه‌های ایدآلیستی و رئالیستی و لیبرالیستی و كلام و الهیات جدید مسیحی و غربی محصول این شاخه‌ی سكولاریسم هستند.

نظام سرمایه‌داری غربی و سیستم حكومتی لیبرال دمكراسی ثمره‌ی این شاخه از سكولاریسم می‌باشند كه هم‌اكنون بعد از سقوط كمونیسم و به دلیل برخورداری از تكنولوژی نوین، خود را خدای روی زمین و حاكم جهان می‌دانند و هم‌اكنون بعد از یكه‌تازی در جهان، فاكتور «جهانی‌سازی» را دست‌آویز نیل به اهداف خود قرار داده است.

هیچ‌كدام از شاخه‌های سكولاریسم با دین سر سازگاری ندارند و از ابراز دشمنی با آن ابا نمی‌ورزند، منتهی با این تفاوت كه شاخه‌ی اول علناً و آشكارا دین را افیون توده‌ها، حافظ منافع سرمایه‌داران و ساخته و پرداخته‌ی جهل بشری می‌داند، ولی شاخه‌ی دوم از باب نفاق وارد می‌شود و آشكارا با دین اعلان جنگ نمی‌كند، بلكه نسبت به آن بی‌تفاوتی نشان می‌دهد و بی‌دینی را ترویج می‌كند و از اسباب رشد بی‌دینی دفاع می‌نماید، اما به هیچ وجه از دین و اسباب رشد آن دفاع نمی‌كند. اما امروزه طرفداران این شاخه نیز از تلاش در راستای زدودن تمامی آثار دینی و ابراز دشمنی با آن ابا ندارند و به قول یكی از بزرگان علم و اندیشه «اگر سكولاریسم تا دیروز منادی جدائی دین از سیاست بود، امروزه زدودن آثار دین از اجتماع را شعار خود قرار داده است». اگر كسی به عنوان یک امر شخصی دین را برگزیند مانعی ندارد اما هرگز نگرش به دین را به عنوان یک ایدئولوژی شامل و فراگیر قبول ندارند چون مأموریت دین در اندیشه‌ی سكولاریستی سامان بخشیدن به امور آخرت و ایجاد رابطه میان انسان و خداست و سامان بخشیدن به امور دنیا و اداره‌ی آن كار عقل است و دین حق دخالت در آن را ندارد.

جهان‌بيني سكولاريستي و اثرات آن

سكولاریسم یک جهان‌بینی و یک ایدئولوژی شمول‌گرا و عام است كه تمامی ابعاد و جوانب زندگی انسان را دربر می‌گیرد و برای آن برنامه‌ی مخصوص دارد و برای همه‌ی روابط زندگی ضابطه تعیین می‌كند و در برابر هر پدیده و رویدادی موضع می‌گیرد. منشأ شریعت و مصدر تلقی در اندیشه‌ی سكولاریستی «عقل و تجربه» هستند. به غیر از این دو، به مصدر دیگری اعتراف نمی‌شود و اگر سخنی از وحی به عنوان مصدر معرفت دین به میان می‌آید باید از این نكته غافل نمانیم كه وحی در فرهنگ غربی و در اندیشه‌ی متألهان مسیحی معنی و كاربردی دارد كه كاملاً متفاوت با وحی مصطلح در قرآن و سنت است و تنها بر الهامات و اشراقات روحی اطلاق می‌گردد. از این‌رو شریعت و قانون، دین و وحی، اخلاق و آداب، علوم و فنون و ... همگی تراوش اندیشه‌ی انسانی هستند و هیچ ربط و نسبتی به ذات اقدس باری تعالی ندارند. در فرازهای آتی، به برخی از مفاهیم و فرایندهای اجتماعی می‌پردازیم كه در جهان‌بینی سكولاریستی برای آنها قانون و ضابطه تعیین شده و سكولارها مدعی هستند دین كاری به آنها ندارد و باید توسط عقل و تجربه اداره شوند.

1. سكولاریسم سیاست

سیاست فن حكومت‌داری و روش اداره‌ی مملكت است. علم سیاست كانون اصلی توجهات سكولاریسم است، سكولاریست‌ها مدعی هستند سیاست و حكومت‌داری امری است خالصاً عقلانی و انسانی و دین برنامه‌ای برای تنظیم امور سیاسی و حكومتی ندارد، لذا دین و سیاست حق دخالت در حوزه‌ی یكدیگر را ندارند.

ناگفته نماند دستگاه كلیسا در اروپا به نام دین و حكومت دینی خود را نماینده‌ی خدا در روی زمین قلمداد می‌كرد و مدعی حاكمیت بر رقاب مردم بود. حتی مجوز كتبی بهشت یا جهنمی بودن افراد را صادر می‌نمود. به نام خدا و شرع حلال را حرام و حرام را حلال می‌كرد و این حق را از سوی خدا برای خود قایل بود. در نتیجه اهل علم و اصحاب اندیشه بطور كلی از دین و حاكمیت دینی اعلام بیزاری كردند و با آن به مخالفت برخاستند.

2. سكولاریسم اقتصاد

پوشیده نیست كه علم اقتصاد و روابط اقتصادی یعنی قوانین حاكم بر داد و ستد، عرضه و تقاضا، تولید و مصرف، میان دولتها و ملت‌ها و افراد با هم، نقش اساسی در تنظیم زندگی اجتماعی دارد و اهمیت این مسأله تا آنجا است كه خدواند متعال به تعبیر تسخیر از آن یاد كرده و می‌فرماید:

﴿وَرَفَعۡنَا بَعۡضَهُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَتَّخِذَ بَعۡضُهُم بَعۡضٗا سُخۡرِيّٗا﴾ [الزخرف: 32].

«برخی از آنها را بر برخی برتری دادیم تا بعضی، بعضی دیگر را به سخره بگیرند».

و برخی از اندیشمندان مسلمان اقتصاد را زیربنای روابط اجتماعی تلقی كرده‌اند.

در جهان‌بینی سكولاریستی [اعم از سرمایه‌داری یا كمونیستی] روابط اقتصادی میان انسان‌ها طوری تنظیم می‌شود كه دین دخالتی در آن ندارد. حلالها و حرامهای دینی لغو می‌شوند و جای خود را به قوانین ساخته‌ی انسان می‌دهند كه بر مبنای سود گرفتن و نفع بردن هرچه بیشتر تنظیم گردیده‌اند. در این قوانین جایی برای از كجا و چگونه بدست آورده‌ای وجود ندارد بلكه سخن از این است كه چگونه عمل كنیم تا هرچه بیشتر به دست آوریم و آسوده و راحت‌تر زندگی كنیم.

هدف دستیابی هرچه بیشتر به ثروت و امكانات است ولو در این راه تمامی قیود اخلاقی، دینی و انسانی از میان برداشته شوند. حتی اگر دسترسی به منافع باعث به بردگی گرفتن دیگران شود باز هم اشكالی ندارد. به قول استاد محمد قطب:

«برای خود قوانین تنظیم می‌كنند و هدایت ربانی را كنار می‌نهند. انسان‌ها را به بردگان و اربابان تقسیم می‌كنند، اربابانی كه از همه‌ی امكانات بهره‌مند هستند؛ ثروت و قدرت در اختیار دارند و به واسطه‌ی آن مصالح خود را حفظ می‌كنند و دیگران را به بردگی می‌گیرند و از تمامی حقوق و امكانات محروم می‌نمایند»[[20]](#footnote-20).

كنث لن، به نقل از جورج فیتز هیو در كتاب «تكامل جامعه‌ی امریكا» می‌گوید: «همه‌ی ما در شمال و جنوب، در كار تجارت بردگان سفیدپوست سهیم هستیم و هرچه در این راه پیروزی بیشتری به دست آوریم شخصیت و احترام بیشتری كسب كرده‌ایم ... و این تجارت خشونت‌آمیزتر و بی‌رحمانه‌تر از تجارت بردگان سیاه‌پوست است، چون كار و تلاش بیشتری بر بردگان تحمیل می‌كند و باید بیشتر زحمت و رنج ببینند»[[21]](#footnote-21).

لازم به ذكر است كه در نظام سوسیالیستی [قطب دیگر سكولاریسم] شرایط بسی بدتر و خشن‌تر بود. زیرا در آنجا بر بردگان سیستم سرمایه‌داری دولتی تحمیل می‌كردند كه هرچه در توان دارند كار كنند و تولید نمایند و تنها به اندازه‌ی مصرف بخور نمیر بردارند؛ اما سران و دست‌اندركاران حزب كمونیست از این قاعده مستثنی بودند. آنها بدون اینكه كم‌ترین رنج و زحمتی متحمل شوند از بهترین امكانات برخوردار بودند. در یک عبارت كوتاه، حاصل رنج و زحمت شبانه‌روزی بردگان سیستم سرمایه‌داری دولتی را آنها تصاحب می‌كردند.

3. سكولاریسم و اجتماع

رواج یافتن اندیشه‌های سكولاریستی و حاكم شدن ارزش‌های آن بر روابط اجتماعی باعث شد كه شیرازه‌ی زندگی اجتماعی از هم بگسلد و انسانها در روابط میان خود تمامی قیود دینی و اخلاقی را نادیده بگیرند. خانواده كه اولین و بهترین هسته‌های جامعه بشری است از هم بگسلد و متلاشی شود. زن و شوهر هیچ تعلقی به هم نداشته باشند و فرزندان از قیمومیت پدر و مادر رها شوند. اعتماد و اطمینان میان اقشار مختلف جامعه از بین برود و كسی به كسی اعتماد نكند. پاكدامنی و فضایل اخلاقی جای خود را به فساد اخلاقی و بی بند و باری جنسی بدهد. حیله و تزویر، حسادت و خیانت به جای صفا و صمیمیت و صداقت و اخوت بنشیند.

در روابط میان حكام و مردم، استبداد و استثمار از یک سو و تمرد و سركشی و عصیان از سوی دیگر [یا حداقل خدعه و نیرنگ] حاكم شود. چاپلوسی و نفاق به جای سمع و اطاعت بنشیند. خیانت جای خدمت را پر كند. استكبار تواضع را از صحنه خارج كند. و در یک عبارت كوتاه انسان این موجود مكرم و شریف خداوندی آن‌چنان در لجنزار شهوات و حیوانیت سقوط كند كه پست‌تر و گمراه‌تر از حیوانات گردد.

بدبختی بشریت در این بود كه تمامی این اعمال غیراخلاقی و غیرانسانی در شكل و عنوان علم و تكامل و تمدن ظهور و تجلی پیدا كردند و بی بند و باری و فساد اخلاقی تحت عنوان آزادیهای فردی و شخصی مورد ارزش و احترام واقع شده و حكومتها به دفاع از آن برخاستند.

4. سكولاریسم و علم

در اسلام علم از جایگاه و مكانت ویژه‌ای برخوردار است تا جایی كه خدواند متعال در آیات متعددی از قرآن امر به فراگیری آن نموده و طلب علم را برترین عبادات برشمرده است. خداوند متعال خود گواهی داده كه تنها خدا و ملائكه و اهل علم و دانش پی به یگانگی و وحدانیت خداوند می‌برند.

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِ﴾ [آل‌عمران: 18].

«خداوند و ملائكه و اهل علم گواهی و شهادت می‌دهند كه خدایی جز او وجود ندارد خدایی كه در هر امری برقراركننده‌ی عدل است».

تاریخ طولانی اسلام هرگز روزی به خود ندیده كه میان دین و علم جنگ و نزاع درگرفته باشد یا نصی از نصوص دینی با اصلی از اصول علمی تضاد و تعارض پیدا كرده باشد.

رسالت علم در اندیشه‌ی اسلامی تربیت و هدایت عقل انسان است و دایره‌ی آن به علوم تجربی محدود نمی‌گردد، بلكه محدوده‌ی عملكرد آن بسی وسیع‌تر است و شامل علوم عقلی و نقلی و تجربی و علوم لدنی و علوم روحی و ... می‌شود.

اما در اروپا و زیر چتر سكولاریسم علم رسالت اصلی خود را فراموش كرد و دایره‌ی آن بسی محدود گردید، به جای توجه به دنیا و آخرت، مادیات و معنویات، جسم و جان، عقل و روح، تنها محسوسات را كانون توجه خود قرار داد و كار به جایی كشید كه دایره‌ی علوم را به علوم تجربی محدود كردند و به جای اینكه علم وسیله‌ی شناخت و معرفت خدا گردد به ابزار و عامل نفی آن مبدل گردید. به جای اینكه ارزش انسان را بالا ببرد او را تا درجه‌ی پست حیوانی پایین آورد و او را حیوانی خواند كه هدف از خلقت و آفرینش او كسب هرچه بیشتر لذات و شهوات این جهان است. خلاصه علم در سایه‌ی سكولاریسم به جای اینكه باعث سعادت بشریت باشد مایه‌ی بدبختی و شرمساری او واقع شد. و به جای اینكه عامل اصلاح باشد باعث فساد و ویرانی گردید.

5. سكولاریسم و اخلاق

اخلاق خمیرمایه‌ی بقای حیات انسان‌ها و عامل اصلی سعادت جوامع انسانی است و انسان فقط در صورت التزام به فضایل اخلاقی از فطرت سالم انسانی برخوردار است در غیر این صورت به نص قرآن از بهائم و حیوانات هم پست‌تر خواهد گردید.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ﴾ [الأعراف: 179].

«آنها (كسانی كه از اسباب معرفت خدادادی بهره نمی‌گیرند) همانند حیوانات هستند بلگه گمراه‌تر از حیواناتند».

شاعر می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وإنما الأمم الأخلاق ما بقيت |  | فإن همو، ذهبت أخلاقهم ذهبوا |

امتها و انسان‌ها تا زمانی كه از اخلاق برخوردار هستند انسانند، اگر اخلاقشان را از دست دادند و اخلاقشان از میان رفت در واقع خود نیز از میان رفته‌اند. در اسلام بیشترین توجه به اخلاق شده و به عنوان یكی از اضلاع مثلث هویت انسانی مطرح شده است. حتی خداوند هنگامی كه از رسول خدا ستایش و تمجید می‌كند او را به اخلاق می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4].

«همانا تو بر اخلاق عظیمی هستی».

همسر بزرگوارش حضرت ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه ل در مقام توضیح اخلاق او می‌فرماید:

«كَانَ خُلُقَهُ الْقُرْآنُ». «قرآن اخلاق محمد ص بود».

لیكن سكولاریسم فضایل اخلاقی را آشكارا به زیر سؤال برده و با آنها به مخالفت برخاست. سكولاریست‌ها مدعی هستند كه اخلاق یک امر انسانی و قراردادی است و ربطی به دین ندارد. روی این اصل می‌گویند: اخلاق خدایی و دینی و اخلاق برتر وجود خارجی ندارد. و هر چه انسان‌ها برحسب شناخت و قرارداد خود آن را فضیلت خوانند و بپسندند نیكو است ولو رذیل‌ترین رذیله باشد. مبنای ارزشی و فضیلتی بودن یک امر نفع و سود حاصله از آن است. هرچه لذت و كامجویی در پی داشته باشد فضیلت است و هیچ حلال و حرام و قید و بندی از ناحیه‌ی شرع و دین وجود ندارد كه انسان را محدود كند.

كار به جایی كشید كه جهان غرب در سایه‌ی سكولاریسم مسأله‌ی جنس و تجاوز به ناموس را به عنوان یک امر شخصی و اشباع غریزه‌ی جنسی قلمداد كرد. حتی بدتر از این، آن را یک امر بیولوژیک معرفی كردند كه ربطی به اخلاق ندارد و هیچ احدی حق ایجاد قیود و محدودیت پیرامون آن را ندارد.

6. سكولاریسم و هنر

«هنر به وسایل و مبادی‌ای گفته می‌شود كه انسان به واسطه‌ی آن به انجام اعمالی برمی‌خیزد كه تعبیر از مشاعر و افكار و احساسات درونی او هستند و كار هنری عبارت از تجسُم یک اندیشه به واسطه‌ی یكی از اشكال تعبیری است»[[22]](#footnote-22).

هنر وسیله‌ی تجسم افكار و اندیشه‌هاست و به وسیله‌ی آن می‌توان میراث و فضائل گذشتگان را به نمایش درآورد. رسالت هنر حفاظت از مبادی و اصول و فضایل و تربیت نسل حاضر بر میراث گذشتگان و جلوگیری از هدر رفتن آن است. هنر حافظ هویت ملی و دینی اقوام و ملل می‌باشد. هنر جلوه‌ی زیبائیها است.

اما در سایه‌ی سكولاریسم، هنر جایگاه خود را به كلی از دست داد و هر بخشی از آن كه از دین جدا شد و با ارزشهای اخلاقی خداحافظی كرد به وسیله‌ای جهت اشاعه‌ی فسق و فجور مبدل گردید.

در جوامع غربی بعد از رنسانس هنر با بحرانی مهم مواجه گردید و سربرافراشتن مكتبهای مختلف فكری و سیاسی اثرات خود را بر هنر نیز نهادند. محصول این اثرات پیدایش مكتب هنری موسوم به «هنر تجریدی» بود. این مكتب هنری مدعی جدایی شكل از مضمون، و مروج شعار «هنر برای هنر» است.

اثرات این جریان بر گرایشهای مختلفه‌ی ادبی و هنری محسوس و ملموس است و هنرمندان و ادیبان بر تهدیدهای آن در دور كردن و بیگانه نمودن مسلمانان از هویت خودی واقف هستند.

سكولاریسم با استفاده از هنر تجریدی توانسته ادبیات، هنر، فولكلور و سایر نمادهای فرهنگی اقوام جهان سوم را از خط اصیل منحرف كند و در راستای نیل به اهداف خویش به استخدام درآورد و تحت عناوینی چون شعر آزاد یا جدید، هنر و رمان و داستان آزاد و ... همه‌ی آنها را به انحراف بكشاند و نام مدرن بر آنها بنهد. و بدین وسیله لباس حیا و حشمت را از تن زنان درآورد و نام هنرنمایی و زیباسازی بر آن بگذارد و هراز چندگاهی در یكی از ممالک مسابقه‌ی ملكه‌ی زیبایی ترتیب دهد و اندام ظریف زنان را چون بهائم [بلكه بدتر] بصورت عریان بر صفحه‌ی تلویزیونها و در سالنهای سینما و تئاتر و ... به نمایش درآورد و بر آن نام هنرنمایی و آزادی و دستیابی زن به حقوق خود بگذارد و مخالفت با آن را گرفتاری در چنبره‌ی سنت و ارتجاع و عقب‌ماندگی فكری تلقی كند!!.

سكولاريسم و اسلام

دین اسلام آخرین و كامل‌ترین ادیان وحیانی و توحیدی است. این دین به عنوان یک ایدئولوژی جامع تمامی ابعاد زندگی را در برمی‌گیرد. اسلام در یک مثلث جلوه می‌كند كه اضلاع آن عقیده و شعیره و شریعت هستند و انسان در مركز آن قرار گرفته است. ضلع عقیده به مثابه قاعده مثلث مطرح است و جوهر آن هم توحید است، به همین جهت در اسلام بیش از هر چیز بدان توجه شده است.

شریعت اسلام به مثابه یک قانون فراگیر برای تمامی رابطه‌های بشری ضابطه و قانون تدوین می‌نماید:

﴿فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗا﴾ [المائدة: 48].

«پس میان آنها حكم كن به آنچه خداوند فرو فرستاده و از هوا و هوس آنها پیروی مكن، نكند تو را از حقی كه به سوی شما آمده است بازدارند برای هر كدام از شما قانون و برنامه‌ای قرار داده‌ایم».

﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ١٨﴾ [الجاثیة: 18].

«سپس شما را بر شریعتی از امر (خود) قرار دادیم از آن پیروی كن و از هوا و هوس كسانی كه نمی‌دانند پیروی مكن».

عبادت در اسلام كاملترین نوع رابطه‌ی انسان با مبدأ هستی را بوجود می‌آورد و شامل تمامی اعمال و رفتارهای انسانی می‌شود، این است كه در اسلام، هدف از خلقت و آفرینش انسان انجام عبادت عنوان شده است:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56].

«ما جن و انس را جز برای عبادت خود نیافریده‌ایم».

اخلاق در اسلام باعث می‌شود كه انسان بهترین نوع تعامل و رابطه با اطرافیان خود تنظیم نماید، از این‌رو است كه رسول خدا هدف از بعثت خود را تكمیل آن قلمداد می‌كند.

«إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الْأَخْلاقِ». «من جز برای تكمیل و اتمام مكارم اخلاقی مبعوث نشده‌ام».

با این وصف طبیعی است كه اسلام و سكولاریسم به عنوان دو ایدئولوژی فراگیر و شامل در برابر همدیگر قرار گیرند و ناقد و نافی اصول یكدیگر باشند.

در اسلام اصول و ضوابطی وجود دارد كه به هیچ وجه با سكولاریسم همخوانی ندارند چنانكه در سكولاریسم اصولی وجود دارد كه با اسلام همخوانی ندارند.

اصول تنافي اسلام و سكولاريسم

1. تفاوت در اندیشه

در اندیشه و ایدئولوژی اسلامی خداوند متعال «خالق»، «آمر»، «مدبر» و «هادی» توصیف شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [الأعراف: 54].

«آگاه باش كه آفریدگاری و (فرمانروایی امر و قدرت) فقط برای خدا است چه مبارک است خداوند پروردگار جهانیان».

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [یونس: 3].

«همانا پروردگار شما خدایی است كه آسمانها و زمین را در شش روز آفریده، سپس بر عرش خود استوا (تكیه یا استیلا) پیدا كرده امور را اداره و تدبیر می‌كند هیچ شفیعی مگر بعد از اذن و اجازه‌ی او وجود ندارد. اوست پروردگار شما، پس او را عبادت كنید. آیا تذكر و یادآوری پیدا می‌كنید؟».

﴿قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ٤٩ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ٥٠﴾ [طه: 49-50].

«گفت: كیست پروردگار شما ای موسی، گفت: پروردگار ما آن كسی است كه همه چیز را آفریده سپس (به سوی هدف مورد نظر) هدایت كرده است».

از این آیات و آیات كثیره دیگر استفاده می‌شود كه «در ایدئولوژی اسلامی علاوه بر آفرینش، اداره، تدبیر، هدایت و حاكمیت بر ذره ذره‌ی اجزای هستی در حیطه‌ی قدرت، و خداوندی خداوند متعال است»[[23]](#footnote-23).

اما در ایده و اندیشه‌ی سكولاریستی یا اصلاً ایمان به وجود خدا وجود ندارد چنانكه شاخه‌ی ماتریالیستی آن مدعی است، یا در صورت ایمان به وجود او [تحت تأثیر فلسفه‌ی یونانی] خداوند تنها خالق و آفریدگار است و كاری به هدایت و تدبیر و اراده هستی ندارد و این مسؤولیت عظیم را حواله‌ی ماده و خود انسان كرده است و نظام حاكم بر هستی ناشی از خاصیت دینامیكی، و زاده‌ی فعل و انفعالات فیزیكی و شیمیایی ماده و عناصر است و برترین موجود این عالم كه انسان است با استفاده از نیروی عقل و در راستای منافع خود از آن بهره‌برداری می‌نماید.

2. تفاوت در نگرش

دومین تفاوت بنیادین اسلام با سكولاریسم در این است كه سكولاریسم تنها به این جهان مادی می‌نگرد و می‌اندیشد و تنها برای این جهان نظام و قانون تنظیم می‌كند و هدف از هر تلاشی دسترسی به منافع این جهان است و جهان دیگر بطور كلی نادیده گرفته می‌شود یا رسماً انكار می‌شود و وجودش نفی می‌گردد یا عملاً توجهی به آن نمی‌شود. اما در اسلام به هر دو جهان مثل هم توجه می‌شود و برای هر دو جهان قانون و نظام تنظیم می‌گردد. در نصوص دینی (قرآن و سنت) به نسبتی كه به این جهان و زندگی آن توجه شده به همان نسبت [بلكه بیشتر] به جهان آخرت و زندگی اخروی توجه شده است و این جهان مقدمه و مزرعه‌ی آخرت تلقی گردیده است. این جهان دارالعمل است و آن جهان دارالجزاء. این جهان دار فانی است و آن یكی دار باقی.

دكتر محمد عماره می‌گوید: «امتیاز فلسفه‌ی تشریع در اسلام، در این است كه «منفعت» را به «اخلاق» ربط می‌دهد و «مصلحت» را به «مقاصد شریعت» و «سعادت دنیا» را به «نجات در آخرت» گره می‌زند. این فلسفه تشریعی راه را بر قانون وضعی سكولاریستی می‌بندد و مانع از امكان تعایش و همزیستی میان قانونی كه ساخته‌ی دست انسان و سلطه‌ی توده‌ها است با شریعتی كه از جانب خدا آمده است می‌شود»[[24]](#footnote-24).

3. تفاوت در هدف

تفاوت بنیادین دیگر میان اسلام و سكولاریسم در هدف است. هدفی كه سكولاریسم تعقیب می‌كند ارضای جسد و تأمین خواسته‌های تن است. تنها سعادت این جهان مد نظر سكولاریسم است و كاری به روح و تأمین سعادت روحی ندارد. حتی شاخه‌ی ماتریالیستی آن منكر وجود روح است.

لیكن در اسلام به جسم و جان، تن و روح مثل هم توجه می‌شود، دین اسلام به تربیت هر دو اهتمام می‌ورزد تا آنجا كه تهذیب روح و تصفیه درون در اسلام به مراتب اهمیت بیشتری دارد تا توجه به بعد جسمی و مادی انسان. و در واقع به هر كدام از این دو به تناسب اهمیت و شایستگی توجه و اهتمام شده است.

دشمني سكولاريسم با دين

شاخه‌ی معتدل و مؤمن سكولاریسم مدعی است كه هیچ دشمنی با دین ندارد. هر كس آزاد است دیندار باشد یا بی‌دینی را انتخاب كند. دین یک امر شخصی و خصوصی است و كسی حق ندارد مانع آن شود و ...

اما واقعیت جهان سكولاریستی و موضع سكولاریست‌ها در قبال دین عكس این ادعا را ثابت می‌كند. چون در نظام سكولاریستی زمینه‌ی دینداری [حتی در قالب شخصی آن] بسیار محدود و زمینه‌ی بی‌دینی و مقابله با آن به كلی فراهم است و به قول استاد محمد قطب:

«اگر كسی تمامی ویروسها و میكربهای مضر جهان را در محیط پیرامونت، هوایی كه تنفس می‌كنی، آبی كه می‌آشامی، غذایی كه می‌خوری، هستی‌ای كه لمس و حس می‌كنی، رها و پراكنده كند، سپس بگوید: اگر دوست داری سالم بمانی كسی مزاحم سلامتی شما نمی‌شود، هر طور می‌خواهی زندگی كن، كسی مانعت نمی‌شود، آیا این سخن او را مسخره‌بازی و مغالطه‌كاری تلقی نمی‌كنی؟

گذشته از این، این انسان ویروسهای پراكنده شده در محیط اطراف تو را مضر قلمداد نمی‌كند بلكه آنها را مفید و مایه‌ی سلامتی می‌داند ... و در مقابل تو را میكروبی می‌داند كه جلو عملكرد آزاد او را سد كرده‌ای و می‌ترسد كه موجودیت او را به خطر اندازی و اگر نتواند تو را از صحنه خارج كند همواره از شیطان می‌طلبد كه تو از میان بروی»[[25]](#footnote-25).

آیا ادعای آزادی دین و دینداری در جوامع سكولار، مسخره‌بازی و كذب محض نیست؟

دكتر عبدالكریم سروش در مقام بیان موضع سكولاریسم در قبال دین سخن زیبایی دارد و می‌گوید:

«سكولاریسم در همه‌ی ابعاد و شؤون زندگی پیاده می‌شود، از جمله در زندگی سیاسی، و در واقع سكولاریسم، با بیانی كه كردیم جای مذهب را می‌گیرد. اینكه می‌گویند: سكولاریسم ضد مذهب نیست البته سخن درستی است، سكولاریسم ضد مذهب نیست ولی این سخن باید درست فهمیده شود، ضد مذهب نیست اما بدتر از ضد مذهب است! برای اینكه رقیب و جانشین مذهب است و جای او را درست پر می‌كند. در اینجا «ضد» به معنی دشمن نیست چون گفتیم سكولاریسم دشمن مذهب نیست و در پی برانداختن آن نیست اما ضدیت كه همیشه براندازی نیست، اگر شما چیزی را آوردید كه توانست جای چیز دیگری را به تمام و كمال پر كند آنگاه او را بیرون خواهد كرد، چه ضدیتی از این بالاتر!؟ وقتی این چیز جدید جایگزین آن چیز قبلی شد شما دیگر به آن احتیاجی احساس نمی‌كنید»[[26]](#footnote-26).

از نقل اقوال صاحب‌نظران كه بگذریم و نگاهی سریع به واقعیت عملكرد سكولاریست‌های منطقه‌ی خودمان بیفكنیم به این نتیجه می‌رسیم كه سكولاریسم دشمن سرسخت ادیان [بویژه اسلام] است و آثار این دشمنی را در گفتار و نوشتار آنان به عیان می‌بینیم.

راهكارهاي مقابله با سكولاريسم

اكنون كه سكولاریسم و تهدیدهای ناشی از آن را تا حدی شناختیم، لازم است راهكارهای مقابله با چالشهای آن را تبیین كنیم. هرچند اذعان دارم كه این مهم فراتر از توان فردی همچون من است. اما امیدوارم باب موضوع بر روی طالبان و علاقه‌مندان آن گشوده باشم و روشنفكران مسلمان و اهل نظر و علم، سوژه را دنبال كنند.

1. بازگشت به هویت

تلاش در راستای بازگشت به هویت اصیل دینی و ملی و جهاد در راه تربیت جوانان و نوجوانان بر حفاظت از آن، می‌تواند به عنوان یک عنصر بسیار قوی ملت ما را در مقابل چالشهای سكولاریسم واكسینه كند و از تب و تاب شیزوفیرنیای آن مصون بدارد. چرا كه عامل اصلی گرایش جوانان ما به سوی سكولاریسم عدم شناخت هویت خودی است. مشهور است كه می‌گویند: فرد شكست‌خورده و عقب‌مانده، گرفتار بیماری خودكم‌بینی می‌شود و این امر در مورد ما مصداق واقعی و عینی دارد. چون عقب‌مانده هستیم گوهر ارزشمند خود را در مقابل كالای ناچیز دیگران رها می‌كنیم و كور و كر به تقلید از دیگران می‌پردازیم. در حالی كه بر ما لازم است روش سلف صالح خود را در پیش بگیریم یعنی ضمن حفاظت از هویت اصیل خویش از دست‌آوردهای مثبت دنیای سكولار غرب استفاده بورزیم. به عبارت دیگر میان سنتهای اصیل خودی و دست‌آوردهای مدرنیسم غرب تلفیق بوجود آوریم.

2. تقویت بیداری اسلامی

بیداری اسلامی به شدت مورد دشمنی استعمار و صهیونیسم واقع شده و می‌شود. آنها سعی می‌كنند به هر وسیله‌ی ممكنه آن را به نابودی بكشانند و در مقابله با آن جنگهای صلیبی را دوباره به راه اندازند. عملكرد دستگاههای «صهیو- صلیبی» مبین این واقعیت است.

بنابراین بر ما لازم است در راستای مقابله با سكولاریسم و نقشه‌های آن بیداری اسلامی را هرچه بیشتر توسعه داده و تقویت كنیم تا به میان تمامی اقشار اجتماع نفوذ كند و شامل تمامی فرایندهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... شود. این امر از دوست‌داران بیداری اسلامی می‌طلبد كه دایره‌ی فعالیت خود را هرچه بیشتر توسعه دهند و به میان همه‌ی اقشار راه یابند و در تمامی اركان اجتماع نفوذ نمایند. والله المستعان.

3. تقویت بنیه‌ی علمی و ساختار اقتصادی

امروزه جهل و فقر به عنوان دو بیماری كشنده و خطرناک دامنگیر جوامع اسلامی شده‌اند و غرب ستمگر به عمد این دو مرض را ترویج می‌دهد.

لذا بر مسلمانان لازم است در جهت غلبه بر این دو مرض خطرناک هم بنیه‌ی علمی خود را تقویت كنند تا حدی كه به درجه‌ی تولید علم برسند و هم ساختار اقتصادی خود را تغییر دهند تا از مصرف به تولید برسند. البته این امر كار و تلاش فراوان و همت مردان می‌خواهد لیكن محال نیست بلكه با سعی به هر چه خواهی توانی رسید.

4. استفاده از وسایل اطلاع‌رسانی مدرن

اگر جهان غرب توانسته است ما را در كنج خانه‌هایمان آماج حملات خود قرار دهد و از طریق وسایل اطلاع‌رسانی مدرن فرهنگ خود را بر ما تحمیل كند و ما را مجذوب و شیفته‌ی تمدن و طرز زندگی خود نماید ما هم می‌توانیم از این وسایل و سلاح در راستای ترویج اهداف دینی و ملی خود و رساندن آنها به گوش جهانیان بویژه غربیان استفاده كنیم و این كار ممكن و شدنی است.

5. تنظیم و برنامه‌ریزی درازمدت

گویند: انگلیسی‌ها در عملی كردن نقشه‌های خود اصلاً عجله ندارند بلكه بعد از برنامه‌ریزی، آهسته و آرام، در عین حال قاطعانه و خستگی‌ناپذیر، به سوی آن حركت می‌كنند و این سیاست و استراتژی باعث شده به بیشتر اهداف خود دسترسی پیدا كنند.

اما متأسفانه عنصر نظم و برنامه‌ریزی در فعالیتهای ما مسلمانان [حتی كشورها نیز] وجود ندارد. بی‌نظمی و بی سر و سامانی باعث شده در رسیدن به بیشتر اهداف ناكام بمانیم و در عین حال ناكامی خود را زیر چتر ایمان به قضا و قدر بپوشانیم، در حالی كه در تفسیر مفهوم قضا و قدر نیز به بیراهه منحرف شده‌ایم. طرحهای خود را نیمه‌كاره رها می‌كنیم، و اهداف مقدس خود را پیگیری نمی‌كنیم بلكه در وسط راه تعطیل می‌گردانیم و ...

و برای نجات از این بلیه‌ی جانكاه نظم و انضباط دادن به خود و به كارها ضرورتی است حتمی.

والسلام

مراجع

1. قرآن كريم
2. مذاهب فكرية معاصرة، محمد قطب.
3. الإسلام والعلمانية وجهاً لوجه، دكتر يوسف القرضاوي.
4. الموسوعة الإسلامية العامة، مجموعه المؤلفين.
5. حرب المصطلحات بين الإسلام والغرب، دكتر محمد عماره.
6. الشريعة الإسلامية والعلمانية الغربية، دكتر محمد عماره.
7. سنت و سكولاريسم، مجموعه‌ای از نويسندگان.
8. مدارا و مديريت، دكتر عبدالكريم سروش.
9. شبهات وأخطاء شائعة في الفكر الإسلامي، انور الجندي.
10. جهان شمولی اسلام و جهانی‌سازی، مجموعه مقالات، جلد دوم.
1. - آنچه همه‌اش درک نشود نباید همه‌اش ترک شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - حرب المصطلحات بین الإسلام والغرب، ص 181. [↑](#footnote-ref-2)
3. - فرهنگ زبان فارسی، مهشید مشیری، ص 1177. [↑](#footnote-ref-3)
4. - حرب المصطلحات، ص 181. [↑](#footnote-ref-4)
5. - جهان‌شمولی اسلام و جهانی‌سازی، مجموعه‌ی مقالات، ج 2، ص: 375-376. [↑](#footnote-ref-5)
6. - الموسوعة الإسلامیة العامة. [↑](#footnote-ref-6)
7. - الموسوعة الإسلامیة المعاصرة. [↑](#footnote-ref-7)
8. - حرب المصطلحات بین الإسلام والغرب، ص 182. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اشاره به حدیث: «إِنَّ اللَّهَ یبْعَثُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ یجَدِّدُ لَهَا دِینَهَا». «خداوند در رأس هر صد سال كسی را برای این امت برمی‌انگیزد كه امر دینش را تجدید كند». [↑](#footnote-ref-9)
10. - انفال جمع نفل، یک واژه‌ی قرآنی به معنای غنیمت است. بعضی آن را بر سهمی از غنائم اطلاق كرده‌اند كه قبل از تقسیم برای اشخاص حاصل می‌شود. بعضی دیگر گفته‌اند: عبارت از مالی است كه بدون جنگ و خونریزی برای مسلمانان حاصل می‌شود، نَفْل در اصل به معنای زیادت است و بر اعمال و عباداتی سوای واجب اطلاق می‌شود. «مفردات راغب» اما رژیم ضداسلام و ضد كرد بعث عراق، بر عملیات نابودی جمعی اكراد [كه در مناطق مختلف كردستان بخصوص «گرمیان» صورت گرفت] نام انفال نهاد، از آن زمان این مصطلح قرآنی در میان كردها به عنوان یک واژه‌ی منفور و مذموم شهرت پیدا كرده، و حكایت‌كننده‌ی دردها و رنجها و قتلهایی است كه ملت مظلوم كرد از دست رژیم بعث دیده‌اند. تا آنجا كه هر حركت نسل‌كشی و مذموم در اصطلاح سیاسی ناسیونالیستهای كرد انفال نام‌گذاری می‌شود. [↑](#footnote-ref-10)
11. - اشخاص و جریانهای الحادی و افراطی با استفاده از واژه‌ی انفال به شدت بر اسلام می‌تازند و حركت آزادسازی صدر اسلام را كه توسط اصحاب رسول‌الله ج انجام گرفته و باعث آزادی ملتها (از جمله ملت كرد) گردیده، انفال نام می‌نهند و دشمنی خود با اسلام را زیر لفافه‌ی تفسیر غلط آن مخفی نگه می‌دارند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - شبهات وأخطاء شائعة فی الفكر الإسلامی، أنور الجندی، ص 234. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الإسلام والعلمانیة، دكتر یوسف القرضاوی، ص 49 و مذاهب فكریه معاصره، محمد قطب، ص 445. [↑](#footnote-ref-13)
14. - الموسوعة الإسلامیة العامة. [↑](#footnote-ref-14)
15. - الإسلام والعلمانیة، دكتر یوسف القرضاوی، ص 50. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سنت و سكولاریسم، ص 79. [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان، ص. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مدارا و مدیریت، ص 425. [↑](#footnote-ref-18)
19. - محمّد قطب، مذاهب فكریة معاصرة، ص 445 (دكتر قرضاوی هم در الإسلام والعلمانیة سخنی مشابه دارد). [↑](#footnote-ref-19)
20. - مذاهب فكریه معاصره، ص 471. [↑](#footnote-ref-20)
21. - پیشین: نقل از تكامل اجتماعی امریكا، ترجمه‌ی عربی نعیم موسی، ص 112. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الموسوعة الإسلامیة العامة، ص 1096. [↑](#footnote-ref-22)
23. - الشریعة الإسلامیة والعلمانیة الغربیة. [↑](#footnote-ref-23)
24. - الشریعة الإسلامیة والعلمانیة الغربیة، ص 36. [↑](#footnote-ref-24)
25. - مذاهب فكری معاصره، ص 494. [↑](#footnote-ref-25)
26. - سنت و سكولاریسم، ص 92-93. [↑](#footnote-ref-26)